

۱۵۰۲

کتابخانه  
شماره ای  
می

مجلس  
الاعاد  
امتحان ميكفر مركب را برخي روز ميكفر شب را ~~الميكفر~~  
و ميتوانون  
فان تقصرون قوتيون و يا لكون الحشيش و يعرف السراس فيه چه هوا ايب  
حسيني

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی  
کتاب در درکم هرز

مؤلف

جلد ( ۱۲۰ ) از کتب ( خطی ) اهدائی  
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

۳۱۹۰۹  
۱۳۱۷

خطی اهدائی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۳۰۴	





نقل بود انداختند تا که حرف مضاعفه  
بود نیز حرف کردند ما بعد تا متحرک بود  
احتیاج به حرکت نبود همان امر بنا کردند  
یا بعضی حرکت افتاد از استند نقل حرکت هزه  
ما با قبل کردند هزه را بحضرت خفیف انداختند  
و خوار ثابت که در اصل از ثابت بود یا متحرک  
ما قبل مفتوح بالالف کردند و خوار ثابت که در  
اصل از ثابت بود بفتح هزین و سکون را با  
متحرک ما قبل مفتوح بالالف کردند و الف با  
تقای سالکین افتاد از ثابت نقل حرکت هزه  
کردند ما قبل و هزه را بحضرت خفیف  
انداختند و خوار ثبات که در اصل از ثبات بود  
دو هزه جمع شدند اول مکسوف و ثانی سالکین  
تا از جهت مناسبت کسره یا یا کردند تا ثبات نقل  
شد و او مفتوح بود ما قبل و حرف صحیح

سالکین

ضع

سالکین فحیه وی با ما قبل دادند و او بود در هو  
حرکت و ما قبل مفتوح بالالف کردند و مخم  
که در اصل اخضم بود و چون عین الفعل را با  
افتعال صادر بود تا با با صادر کردند و در ضا  
دو و مدغم کردند تا سالکین شدند میان خا  
و ضا خا حرکت دادند بعضی یکسر بدلیل  
السالکین از حرکت متحرک بالکسر و بعضی فتح  
بجهت آنکه فتح الحذف حرکت است بعد  
از آن حرکت خا از هزه مستغنی شدند  
بهره بیفتاد و خوار او او که فعل ماضی نحو  
ایا با و غللا از برای جمع مذکر در اصل ما  
او انا او او و نون و او و قریب المخرج بودند  
نون یا او و کردند هزه بر طو یا قبل بود  
ما قبل دادند بعد از سلسله حرکت ما قبل تا التقاء  
سالکین افتاد منفرد محمولش او او ای و منفرد

الست

معلومش ای او ای در اصل ای نای بودن  
 و او قریب الخرج بودن نون رابا او کردند  
 بعد از آن فتحه ما قبل او را بضمه بدل کردند  
 برای مناسبت و جمع معلومش ای او و نحو  
 نون که فعل مستقبل است از برای جمع مکرر  
 در اصل او کیون بود بفتح یا و سکون و او و کسر  
 کا و واقع شد میان یا و مفتوح و کسره  
 از نون قبل بود انداختند کیون شد ضمه بر یا  
 نقل بود انداختند با قبل دادند بعد از سلب  
 حرکت ما قبل با التقاء سالتین افتاد و مفردی  
 یکی است در اصل او کی بود و ماضی وی و کی  
 و نحو بیغ که در اصل بود و او واقع  
 شد میان یا و مفتوح و کسره از نون قبل انداختند  
 بود حذف کردند و مثل بر عوی که در اصل بر عوی  
 بود ضمه بر یا نقل بود حذف کردند بر عوی شدند

واو

و راض

و ماوی از عوی در اصل از عوی بود یا  
 متحرک ما قبل مفتوح با الف کردند از عوی  
 شدند و تقعون که در اصل تقعون بود  
 ضمه بر او نقل بود با قبل دادند و او بالتقاء  
 سالتین افتاد تقعون شدند و ماضی وی  
 ادعوا و نحو آنکه در اصل ادعوا بود بفتح عین  
 ضمه بر یا نقل بود انداختند یا بالتقاء سالتین  
 افتاد و نحو عزوا که در اصل عزوا بود  
 بفتح عین ضمه بر او نقل بود انداختند و او  
 بالتقاء سالتین افتاد و نحو سر و ابضم عین  
 که در اصل سر و بود ضمه بر او نقل بود  
 انداختند و او بالتقاء سالتین افتاد سر و  
 شدند و نحو آنکه در اصل رضوا بود ضمه بر یا  
 نقل بود با قبل دادند بعد از سلب که یا با  
 لتقاء سالتین افتاد و نحو آنکه رضوا شد اگر گفته

ی

گنن

حَظُّ حُطُّ أَوَّ

ساوی اضطر  
اطوی اطر او  
اوی قتل مرقین  
انطلق یدخرج  
بفتح یا فعل مضارع  
ست از باب افعلال  
ر اصل یدخرج  
و دباید اخرج شد  
لف سعاد کر  
ج شد

قال غیر ماضی فعل  
امر است از باب  
تفاعل ماضی تقاتل  
بر اصل تقاتل بود  
و او متحرک ماقبل

شود که چرام غرو او را ماقبل و او مفتوح  
کردند و در ضوا و سر و امض و حوب  
کوئیم بر آن که قلعه صر فیان است  
که هرگاه و او جمع متصل شود به فعل یا  
قص بعد از حذف لام الفعل اگر ماقبل  
لام الفعل مفتوح بود بحال خود گذارید  
و اگر مضوم یا مسکون باشد مضوم کرد اینده  
و لا نقد که فعل نهی است در اصل یقیم بوده  
لای یقیم را مدح کرده اند و التاء ساکنین شدند  
بیان ویم یا ر حذف کردند اگر گویند جریا یا  
حذف کردند و حال آنکه جزء کلمه است  
بود جواب گوئیم که جزء کلمه هرگاه حرف علة  
باشد حذفش جائز است و نحو لم یقتل جمع  
یعنی است و مفردش لم یقتل و مفرد  
مذکرش لم یقتل و مؤنثش لم یقتل و قایم است

اضطر

تفاعل ماضی تقاتل  
بر اصل تقاتل بود  
و او متحرک ماقبل

اضافه بیای متحرک و مثل آن که فعل امر است  
از باب افعال از تاتی گویند تا آنکه حرف مضاعف  
بود انداختند یا بعد از ساکن بعد از ساکن  
کسره و همزه باب افعال را اول وی بیرون  
آوردند یا بعوض حرکت افتادند و مثل  
و سبب این فعل امر است از تاتی گویند  
تا که حرف مضاعف انداختند یا بعد از متحرک  
بجای آن همزه نشاندند همچنان که برینا کردند  
یا بعوض حرکت افتاد یا سبب حذف همزه  
قیاس بود همزه را حذف کردند و سبب است  
و مثل لمانا که فعل مجدی است از باب  
تشبیه در اصل تو توان بوده است و او  
متحرک و ماقبل مفتوح با الف کردند و این  
و او تاتی متحرک بود و ماقبل مفتوح با الف کردند  
له محمد در اول وی بیرون آوردند لمانا

شد

و مثل طوطا که فعل امر است از تخطیط گرفته اند  
 ناکه فعل مضارع است بود حذف کردند  
 تخطیط شد همزه را حذف کردند بنا برین  
 قیاس طوطا و مثل استاقیدن که فعل مضارع است  
 از باب تفاعیل و راصل استاقیدن بوده است  
 چونکه فاعل الفعل باب تفاعل است بود  
 تا را ساکن کردند و در میان ادغام کردند  
 ابتدا بساکن محال بود همزه در اول آوردن  
 آوردند استاقیدن و مثل هندی  
 که فعل مستقبل است از باب تفاعل  
 در راصل هندی بوده است چونکه عین  
 الفعل باب تفاعل بود تا را با دال  
 کردند و دال را در دال ادغام کردند  
 هندی شد و مثل سلسبیل که اسم نرینه  
 مزید است بر وزن فاعلی سلسبیل

و از هفت وجه

و از هفت وجه صحیح است در اصل  
 سلسبیل بوده است بر وزن هندی  
 و مثل بی که صفت مشبهه است مشتق است  
 از بنوه در اصل بنو بوده و او در طرف بود و ما  
 قبل او ضمیمه بود یا یا شد بعد از آن و او یا کرد  
 کله جمع شدند سابق ساکن و او را یا کرد  
 و یا داد بر ادغام کردند و ضمه بار الکسسه  
 بدل کردند و بنو بنو ضمه سبب بی شد و مثل  
 اسم که اسم نرینه هندی است بر وزن هندی  
 هفت وجه بنو بنو هندی مقل اللام که مشتق  
 از بنو است یعنی بنو بنو و بنا بر احتمال  
 دیگر معنی القاست بمعنی علامت که  
 مشتق باشد از و سیم و مثل تباع و باء که  
 فعل مستقبل است از باب تفاعل در  
 اصل تباع و باء بوده است یک

نادانانست کردن چون تفرق  
 و مثل محبت که اسم مفعول است  
 از باب افعال و کواوچ که فعل امر است از تازی  
 گفتند تا که حرف مضارع بود انداختند  
 ما بعد از حرکت احتیاج همزه نشد بهمان  
 امر بنا کردیم یا بعوض حرکت افتاد  
 اوج شد و فعل اولی که فعل امر است  
 از تازی و این گرفتند بعد از افعال  
 او به شش و توالی که فعل مضارع است  
 مستقبل است از تازی و احد متکلم و کواوچ  
 که فعل امر است از تازی گرفتند بعد از افعال  
 از غیر شش بعد از آن حذف همزه قیاسیست  
 همزه را حذف نکردند آری شش و کواوچ  
 یا مبد که از تازی گرفتند بعد از افعال  
 یا مبد شش و کواوچ یا که از تازی گرفتند

بعد از افعال  
 یا مبد شش

بعد از افعال یا مبد شش را حذف کردند یا مبد  
 و مثل محبت که فعل امر است از تازی  
 از تازی گرفتند تا که حرف مضارع بود انداختند  
 و یا بعوض حرکت افتاد گفتند و کواوچ  
 است و مفعول است از تازی و بعوض حرکت افتاد  
 همزه را حذف کردند و فعل اولی که فعل امر است  
 از تازی و این گرفتند بعد از افعال  
 او به شش و توالی که فعل مضارع است  
 مستقبل است از تازی و احد متکلم و کواوچ  
 که فعل امر است از تازی گرفتند بعد از افعال  
 از غیر شش بعد از آن حذف همزه قیاسیست  
 همزه را حذف نکردند آری شش و کواوچ  
 یا مبد که از تازی گرفتند بعد از افعال  
 یا مبد شش و کواوچ یا که از تازی گرفتند

است

بعد از اعلال او می شود هزه سا که خوف  
 کردند آتش و خواست اقلین که فعل ماضی است  
 از باب تفعیل در اصل تساقطن بوده چون که فاء  
 الفعل از تفعیل سین بود تا را اسکن کردند  
 و سین از ظاهر کرده اند ابتدا اسکن محال بود  
 مفعول را و در آوردند اساقطن شد و نحو  
 یکسر مفعول امر است از برای تشدید در اصل  
 اءنوی بوده مفعول را خوف کردند انوی شد  
 و خواند که در اصل انو آورد و او متحرک  
 ما قبل مفتوح بالالف که الف بالتقاساکنین  
 افتاد انشد و نحو له تالک فعل مجدی  
 در اصل انو توان بوده است و او متحرک  
 ما قبل مفتوح بالالف کردند و له مجدی را و شد  
 بیرون آوردند و نحو ایسار قون و نحو  
 لتولن جن که فعل امر حاضر مجهول است

از برای جمع مذکر از باب افتعال و مفعول  
 ثقیله و نحو خفن که دو احتمال دارد ماضی  
 و امر حاضر ماضی معلوم در اصل خوفن بوده  
 و او متحرک ما قبل مفتوح بالالف که الف  
 بالتقاساکنین افتاد و امر در اصل  
 اخوفن یکسر المفعول والوا کسره بر و او ثقیل  
 بافتل دادند و او بالتقاساکنین افتاد خفن  
 شد که کذا از مفعول وصل مستغنی شد پس  
 مفعول بیفتاد خفن شد کسره را بفتح بدل  
 کردند نتیجه بیان بابی دلالت بر مجدی  
 و نحو خفن که فعل ماضی مجهول است در اصل  
 خوفن بود کسره بر و او ثقیل بود ما قبل دادند  
 بعد از سبک کردن ما قبل و بالتقاساکنین  
 افتاد و مفعول شقی که مصدر است در اصل  
 شوق و او یادریک کلمه جمع شدند سابق

است

ف

ساکن و او را با ای کردند و یا را در یاد قلم  
کردند و نحو و قله نیز مصدر است  
یعنی نگاه داشتن در اصل و قله بود و  
مفتوح بود و ما قبل وی حرف صحیح ساکن  
فتحه و او را با قبل دادند و او بود در موضع  
و ما قبل مفتوح با الف کردند و قله شد و نحو  
جاء که اسم فاعل نسبت در اصل جاء بود  
و وضع جمع شدند و اول کسور بود و ثانی  
مضمو ثانی را اخیره مناسقه کسره ما قبل با  
کردند جای شدند و بر یاقبل بودند  
یا بالفتا ساکنی افتاد جام شد و جمع شدند  
که اصل وی جایی بوده با واقع شد بعد از الف  
زاید با اخره کردند جاری شد بود از آن  
بطریق که گفته شد اعلام خواهد آمد باب  
دوم در قواعد صرف مذکور فاعل باب

بیان  
نحو

نقل و تقابل هرگاه که بی ازین باز و حروف  
تا و دال و ذال و ر و ز و ق و ش و ط  
فله و البشکه تا را ساکن کنند و در یاد قلم  
کنند و هرگاه که او را ساکن باشند و نه و ط  
در آورند پس در قلم بیظهر کوئی الحظ  
بیظهر در تبارک تبارک ادا باشد و تبارک  
و همچنین در رضاء سید و شاعر و شاعر  
کوئی اصغر و سید و شاعر و شاعر  
و برین قیاس و در جمع این صیغه صورت  
تبدیل نماید با ضی صورت تشبیه مذکور  
و بگویند امر حاضر یکی باشند و همچنین صورت  
جمع مذکور با ضی پس با الحظ است و احوال  
باشند و الحظ را در احوال و علی هذا القیاس  
فضل الله عن حریف افتخار چون یک ازین  
حروف مذکور باشند یا ساکن کنند و در همین

نقل

ادغام کنند این و ساکن جمع شوند و میز  
بعضی حرکت را برافراختند و مراختند  
تخصم تخصما ما کولی تخم تخصم تخصا  
و متحرک و صلایفاد برای حرکت فاعل و فعل و مفعول  
اسم فاعل بر وزن حصی فعل نیز از این  
حاصل فحس و بر وزن فاعل نیز از این  
جنان و فعل و مفعول و مفعول و مفعول  
حسن و صعب و ذلول و شجاع و هر چه  
برین و زانها باشند از صفة تشبیه میروند  
و فعل بدانکه صیغه فاعل مبالغه بود  
چون رجل شراب و امرأة شراب و مکرر  
و مؤنث در و یکسان است و همچنین نیز  
فعل مبالغه را چون رجل طلول و  
و امرأة طلول و کما باشد که زیاد کنند را  
زیادتی مبالغه چون رجل علوه و مکرر و

و افعال

و مفعال و مفعیل و مفعیل نیز مبالغه را چون مکرر  
و مؤنث در و یکسان است چون رجل مفضا  
و امرأة مفضا و رجل منطبق و امرأة منطبق  
و رجل شنی و امرأة شنی و فصل  
مثال راوی از باب جعل الفعل الوعد و وعد  
کردن احضی وعد وعدا وعدوا و اما اخر شقیلا  
تجدد حاصل بود و او واقع میان پای نشو  
و کسره از مفعیل بود انداختند و با تا و حقه نیز  
انداختند برای مواضع و باب فعل فاعل  
نیز همین حکم دارد چون و بر و بر و بر و بر  
فعل بکسر عین مضارع وضع یضع و  
اصلاح یوضع بود یکسر صا یا یضع شد  
از کسر و حروف حلق مفعیل فاعل بود کسره را  
بفحش بدانکه در فعل الحرف از باب فعل  
فعل القول گفتن ماضی قال مضارع یقول

ل

ح

و نون

امروز و بیا که در چهارده صیغه ماضی و او  
 قلیت کردند و معلوم بود و مجهول و قلیت  
 و در قلیت تا آخره معلوم بود و مجهول و عین  
 الفعل القاسم کین میبند و فتح و فاء الفعل  
 در معلوم و کسره در مجهول با ضمه بیا که  
 تداوالت کند بیا که عین الفعل کاف و اده است  
 و او بوده است نه صورت معلوم مجهول  
 یک است و پس از قلیت تا آخره صیغه دو احتمال  
 داشته باشد و قلیت سه احتمال از برای جمع شود  
 اما ازین بار قلیت میشود و بیا که قلیت  
 کسره عین ماضی معلوم و مجهول در شش  
 صیغه حاضر می شود و در دو صیغه مستکمل  
 نیز می شود پس از رعیت الضمه و احتمال داشته  
 باشد و اما بعین را سه احتمال است و در ماضی  
 فعل رفیع العین کوی خاف خافا خاف

خافت

خافت خافتا خفتن بکسر فاء تا آخره  
 چهارده صیغه بیان باب را رعایت  
 کرده اند با آنکه اجوف و او یست یا  
 فصل ناقص و او ی دعا ید عود عاد  
 بود و او متحرک و ما قبل مفتوح با الف  
 کردند و در مضارع صورت جمع مذکر  
 غایب و جمع مونث غایب یکی می شود  
 پس لغون دو احتمال داشته باشد  
 و بدین قیاس است در ناقص یا یی  
 حال ید ضون و ترضون و ترمین یا  
 فصل امر باب لغیف مغرور بر یک حرف  
 مانند ملق بر وزن ف و باشند های وقف  
 ملحق شود کونید و فیه فصل در مضارع  
 شترت اند بیان ماضی مجهول و امر حاضر  
 نمایند سدا و او در مضارع و ی چهار وجه

جائز داشته اند بفتح وید بکسر وشد  
 فیض اندک بیون از حد بفتاد افهام  
 فصل بد که مصدر می واسه زمان و کما  
 لافعل بکسر وفتل اید بخو بجلین واز فاعل  
 بفتح عین وضم ففتل اید بفتح خرمند  
 ودر مریه واز تالی مرید فیه ودر باغی مجید  
 ودر فیه ودر می و اسم مکان و زمان  
 بر وزن اسم مفعول آن باب بود  
 فصل امر خاص از باب افعال  
 از اصل مستقبل کسرند مثله اگر می را  
 از ناکر می گفتند و در مثال وادی این باب  
 در مصدر و او با یاف و بجهت مناسبت  
 کسر ما قبل پس اصل التعداد افعاد بود  
 و در بابی در فعل مستقبل یا یوا و میشود  
 پس اصل یومر لیسر بود و باشد ودر

نور

اجوف این باب خواه وادی خواه  
 یا بی عین الفعل یا لف شود در مصدر و  
 الف یا لف یا ساکنین میقتد وبعوض  
 عین الفعل محذوف تا در آخر نیاید  
 پس اصل قائمه اقوام باشد از ا رة  
 استیار بهش فصل در باب افعال و او  
 در اجوف وادی این باب قلب میخورد  
 کجا افتاد که در اصل افتاد بود  
 و او در چهارم افتاد قلب میخورد  
 باب سیوم در بعضی از فوا عدل  
 بداند الف لا مرعیه بر حیا و صمت  
 زیرا که یا اشاره بحقیقت است یا با فرد  
 و اگر اشاره بحقیقت است آنرا الف لام  
 جستن میکنند و اگر اشاره با فرد  
 است یا بر نام افراد است یا بر معنی

حکرم

انفراد که بر تمام افراد است از الفا  
 استغراق گویند بخوبی و العسیر الانسان  
 یعنی خسته یعنی بجز این که مرد در  
 زبان کارمند و اگر اشاره است بر  
 بعضی افراد و طالبی نیست که آن بعضی افراد  
 معین است یا غیر معین اگر بعضی معین  
 آنرا الف لام عهد خارجی میگویند نحو  
 انا ارسلنا محمد رسول الله و بعضی  
 الرسول یعنی فرستادم رسول و بعضی  
 رسولی را بعد عاصی میگویند آن  
 رسول معین را که موسی باشد و اگر بعضی  
 غیر معین از الفا لام عهد خارجی  
 میگویند مثل ادخل السوق و  
 امثل اللحم معنی داخل شو با تار را و  
 بجای گرفت غیر معین را اگر گویند

الف لام عهد خارجی

حواله الف کلمه الف لام جنس است  
 و لغوی نامی وحده و میان جنس و وحده  
 منافات نیست زیرا که جنس است که بر  
 اندک و بسیار صادق آید و وحده بغیر  
 یکی است جوار که هم که منافات  
 نیست میان جنس و وحده زیرا که  
 جنس وحده واقع میشود و صفت وحدت  
 جنس واقع میشود چنانکه میگویند هذا  
 الجنس و لهذا بذلت الالف لام جنس  
 بدانکه بر لفظی او که استعمال میکنند  
 یا از وی حقیقه مرادی باشند یا معنی مجازی  
 اما حقیقی دلالت لفظ است بر تمام  
 معنی موضوع له و اما مجازی دلالت است  
 بر بعضی معنی موضوع له یا خارج موضوع له  
 و بدانکه در تعاریفات محل جمعیت توان بود

صفحه

ع

حمله بجای از نیت و در افعال مجاز  
جائز است بشرطی که از جهت مشابهت  
تواریف که بگویم که در اینجا و جماع بود  
میگویم و این است که در اینجا و جماع بود  
خات و فعل را با فاعل جمله است و اما  
شبه فعل را با فاعل جمله است زیرا که در فعل  
از برای هر یک ضمیر معین وضع کرده اند  
مثلا از برای ضربه ضمیر مذکر غائب وضع  
کرده اند و از برای ضربه ضمیر مؤنث مذکر  
وضع کرده اند و از برای ضربه و ضمیر جمع مذکر  
وضع کرده اند تا آخر همچون هر کلام  
که فاعل ظاهر باشد بخلاف و شبهه فاعل  
ایشان در حکم خالی الهی اند زیرا که در میان فاعل  
مستلزم نیست و حاضر و غایب و نیت و جماع  
مثلا در ضربه گفته میشود که اما ضربه

در ضربه

و این ضارب و هو ضارب فصل را که  
جواز معنی عدم امتناع است و این عدم  
امتناع بر دو نوع است ممکن و واجب  
و ممکن است که غیر واجب باشد فصل را که  
اعراب بر دو نوع است حاکمی و انضامی و نیت  
و کسر است و حرفی بی شرط و آن و او و یا  
و الف است و بدینکه اعراب هر یکی را بر وجه  
دادند و اعراب حرفی را بسته و جمع نیز که بود  
اصل است و اعراب بحر که نیز اصل و تشبیه  
و جمع فرغند و اعراب بحر و ف نیز فرغ اند پس  
فترغ را بر فاعل دادند و اصل را با فاعل تا آنکه مرتبه  
فرغ از مرتبه اصل کمتر باشد و چون اعراب  
بحر و ف سه بودند و تشبیه و جمع شش  
با و ط ی و ق و ک که میزدند تشبیه و جماع و فرغ  
بالف است و جمع توان و اما اعراب بحر

در حال نصب جزایع باشد زیرا که نشانه اکثر است  
 اخرج و لون عوض را در نشانه مسوور در اند  
 و ما قبل این حروف مفتوح و در جمع نون  
 را مفتوح کرده اند و ما قبل مسوور تا قاعدا باشد  
 شال نشانه چون جائی از زبان و رایت زیدین  
 و بر زیدین و مثال جمع جائی زیدین و رایت  
 زیدین و سر رایت زیدین و فصل بدانکه مرکت  
 دو قسم است تام و غیر تام جبری و انسانی  
 گویند و غیر تام تقیدی را الوید که کلمه تانی  
 قید اول باشد و تقیدی نیز در وقت سرست  
 یک توصیفی که تانی مخصوص اول باشد  
 فصل بدانکه افعام نهان کردن حرفیت  
 در حرف دیگر مضاعف بر سه نوع است  
 اول که در حرف اصلی از یک چنین کلمه  
 جمع شوند و هر دو محذرات باشند اول ساکن

لید و مکمل

کنند و تانی نهان کنند چون مکمل در اصل  
 مکمل بوده است بفتح دالین و درین موضع  
 افعام واجب است بجهت نقل و دیگر است  
 که اول محذرات باشند تانی ساکن بخود وقت  
 و درین موضع افعام جائز نیست زیرا که قاعدا  
 افعام آنست که حرف اول ساکن کنند قافیه  
 شود مانند که حرف تانی ساکن باشد سکون غار  
 و حرف اول محذرات باشند مثل لم یزد و درین مقام  
 لغز جائز است زیرا که اول افعام کنیم این طریق  
 که حرکت اوله تانی دهیم بجهت ضعف و اگر اول  
 نه کنیم و لم یزد لونی ضد اول سکون تانی  
 بجهت نقل فصل بدانکه فعل حاضر از باب  
 تانی نزدیک و رایتی مجز و نزدیک و برون  
 فعل ماضی آنرا آن باب است که بدانکه ما قبل  
 آخر مسوور کنند مثل الوم که در مسوور کو اول

سکون لازم

ص

غاه

نسخه و در بعضی کتب باقی مانده  
 و در بعضی کتب باقی مانده  
 و در بعضی کتب باقی مانده  
 و در بعضی کتب باقی مانده

بکبر و اقبل مضارع است و مضارع  
 فعل مضارع است و کلمه بنون خفیفه و آن  
 لام تالیف است ماضی سفع و کاه است  
 که بنون خفیفه همچون بنون سفع می آید  
 باب هفتم است از قواعد و ابواب و در این باب  
 فیه تساقط فعل مضارع است از باب تفاعل  
 از برای واحد مؤنث و ماضی تساقط  
 بوده تا باستان که در بنون راد و سبب  
 او قاعده که در تساقط و اسقاط حرکت بود  
 آن است که در جواب امر واقع شد الیک  
 حیرت الخلة تساقط و قریب امر است  
 مثل تندی ضارب غیر اسم فاعل امر است  
 از باب مضاعفه و کلمه بنون خفیفه از برای  
 جمع مذکر ماضی مضارع و بنون مؤنث  
 و او باقی فاساتین افتاد ضاربین شده

سنا خضار فعل مضارع است و ماضی  
 بنون خضار بوده چون یخضرون و سبب  
 استقبال است و او الف شد سنا خضار  
 شد انضربین فعل ماضی محو است از برای  
 جمع مؤنث غایبه از باب تفاعل مضارع  
 بر وزن انقطع معلومش انضربین ماضی  
 انضربین یا لا یطاع فعل ماضی از برای تنوید  
 ماضی تو او لا بود چون تنضربین  
 باعده مناسب الف شد لا لا شد مضی  
 بعد از این بحره است بمعنی گذشتن حال  
 مضوی بوده بر وزن فاعله و کلمه بنون  
 از باب افتاد و بنون بوده است چون  
 محض چون بعد از اضافت بنون افتاد  
 بعد از آن و او را جمع شد و او را لا آمد و او را  
 که در و باقی را از جهت مناسبه ماضی که در و

نسخه و در بعضی کتب باقی مانده  
 و در بعضی کتب باقی مانده  
 و در بعضی کتب باقی مانده  
 و در بعضی کتب باقی مانده

اوله را با قبل دادند و او ساکن ما قبل بگو  
 یا باشند نام شد قدمن بر است از یاد افغان  
 ما آفتم مستقل بقیتم آفتم بود نقل  
 حرکت تا کنند با قبل است را در الاقدام فرد  
 و حکم قاف از من مستغنی شدند منقفا  
 تمام شد و این بفتح فاکو فراه دو جاز است  
 چون بختن شد فعلا مر است ماضی می  
 خود چون ماضی مستقل بخود چون یک جمع  
 اصل می شود کسر بر او نقل بود با قبل داد  
 و او بالنقاء ساکن افتاد نام شد قال غیر ماضی  
 فعلا مر است از یاد فعل ماضی نقال اول  
 نقالو یا نقال است مستقل و نقال است و الجمع  
 تخفیف نقال است امر یا کنند نقال بجمع بفتح  
 یا، فعل مضارع است از یاد فعل اول و اصل  
 دید صرح بود با یا صرح شد الف بفتح و صرح شد

تمام شدن

تمام شدن این رساله علی بن النقیه الاقل الانام بن ربه الاقران و الامان اسمیل  
 محمد سعید القهری عن عمه ملا ۱۷۸۱ غان و سبعین و الف  
 صاحب و مالک ابن السید محمد حسین آفتاب الحسینی القهری  
 عفا الله عنهما وعن والیهما غیرهما و ضلالتهمما بحق محمد و آله  
 صلی الله علیه و آله و سلم و المجاد و الابواب

م

قوله القصة الثالث في التهام دم من ستر لما قرأه كافي من مبرم خمسة من باب اقوال الفريضة  
 لما قرأه انما ان كان كنهه في نفسه لم يوافق فان كان بقدر السهم فلا يملك الا ان يتقسم  
 من بين كثر او كثر فان كان الاول فلا يثبت مثل ان يموت الشخص وتلف اربع بنات  
 خلفه ابوية او زوج وابوية فان الفريضة من ستة للابوين الثلث لهما من ولدت  
 الابن اربعة اسهم وكل للزوج النصف وثلث الثلث والابن وكذا البنت من الابوين  
 فان الفريضة من ستة للابوين الثلث لهما من ولدت ابنة منهن تتقسم وان كان الثلث لا يملكها  
 الفريضة فلا يملكها الا ان كان كنهه الا لكس على فريق واحد او اكثر فان كان على فريق واحد  
 فلكل قريب عدل الفريضة بقدر ما يمكن بين نسب الفريقين وعددهم  
 وفق مثل ان يموت الشخص وتلف ابوية او زوج بنات فلكل منهن الفريضة من ستة  
 نصيب النصف من الفريضة اربعة وعشرين ستة وثلثون بين الابوين والخمسة  
 ما اذا سلك الابوين على الفريضة بقدر ما يمكن من خمسة وعشرين في اصل الفريضة  
 من ستة مائة على ما ليس من مصلح الدارث ستة من الفريضة قبل الفريضة  
 مضروبا في خمسة وهو مائة وخمسة للابوين فثمة لان ما لم يكن ستة ستمائة وعشرين  
 خمسة مرات فيبلغ البنت عشرة وثلثها ثمانية لان لم يكن ستة اربعة فاذا  
 ضربت الابوين فست مرات بلغت البنت عشرة من لكل واحد منهم اربعة اسهم



و نفقه بنت عمر و در زمان رسول بودند در صدق ان زمین را که فرستاده بود  
 خود را انداختند فقال گفت با برادر من گفتند این ابرو چه می خوانند و با آنها التماس  
 اکلتی لب از وایک التماس ابرو من بگوید این ابرو همان ابرو من است از وایک  
 با از وایک خود و گفت پس بفرستند مرا این در زمان رسول م غایب گفت  
 با برادر من بگوید این ابرو از رسول بود و نه بعلت میراث که فرستاده بود و بر  
 ران خود را انداختند فقال گفت همین سخن با برادر من گفتیم جواب داد و در  
 شی حضرت رسول را هم میراث نبود چنانکه در کتاب از حضرت فاطمه علیها السلام نقل  
 از او نموده یاق گفت و حضرت فرمود که من می دانم که این میراث است و اما  
 میراث خانه که نه صدقه و در حالی که حضرت رسول میراث بنزد فرستاده  
 میراث بر بر بنویسند اموال حضرت مقسم شد و همه یکی و فرستادند از  
 میراث حضرت رسول م زمان را شش مرد و از زمانه اینان شش نفر  
 بجهت و به پیغمبر می گفتند خواهی بود که ما شش نفر بگویند حضرت را بفرستد  
 اینان باینکه باشد ابو بنیر را می فرستد که گفت افرات و فرستاد و از آن  
 نام فرستادیم ایها الناس که این ابرو را فرستاد که می دانست که این ابرو  
 خود را در آن وقت فرستاد و این ابرو را فرستاد که می دانست که این ابرو

که تو کان کرد که بیهوش می رست و لیکن عرش جبرئیل علیه  
 و مخلوق و ریت قوالمک او صغیر اینک بر بالای عرش باشد  
 چنانچه چیزی بر بالای چیزی میباشد و او کرد ملائکه را  
 که حامل آن باشند پس حامل آن شدند بقدر حق که حق تعالی  
 بر ایشان داده پس صفای که که صفت و جلالت الله از  
 بیان فرماید که مراد از حکمت دنیا و من یوتی الحکمة فقلک  
 او فی شیء کثیر و آیه قل قل انما لن الحکمة چه چیز  
 و اینکه تفلسف میگویند که مراد از حکمت فلسفه است و حق  
 خارج از **الحی** بدانکه در کتاب کلینی و تفسیر علی بن  
 ابیهم احادیث از اهل بیت علیهم السلام روایت شده که  
 مراد از حکمت معرفت اهل علم است و حدیث دیگر در کتاب  
 کلینی نقل شده که حکمت ضد هواست و تحقیق و توضیح  
 این مقام است که در انسان دو دانه و دو خواست می  
 باشد اراده و خواست نفس و اراده و خواست عقل اراده  
 و خواست نفس را هوا میگویند حق در کلام مجید فرموده  
 و نهی النفس عن المحی فان المحی هی المانی یعنی  
 کسی که نفس کند نفس خود را آن هوای که ارادات الهیه

نفس باشد بدستی که جنت ما برای اویت مرادات نفس لذات  
فایده نمیدیند و استوار دارد و خواش عقل را حکمت میکند  
و مرادات عقل مطالب حق و غیره و مقاصد باقیه امور است  
اگر کسی نفس را ریاضت ننهد و بیاد هادم اللذات ضعیفش  
نکرد و اندوای نفس قوی کرد و عقل را ضعیف و میل و حکمتش  
ضعیف شود و اگر کسی نفس را ریاضت کثرت و ذکر علم اللذات  
ضعیف سازد عقل او صحیح و سالم و حکمت قوی گردد حکمت در  
دلش ثابت گردد و در باطن حکمت که کلمات حق و پند و موعظه  
باشد که اگر در و سبب آنکه در لحاظ دارد شده که حکمت قوی  
امامت ایست که امام طیب و مرتبی عقل است و سبب معالجه اش  
عقل صحیح و سالم گردد و حکمت که عقل را قوی کند و در دل  
ثابت گردد پس حکیم کسی است که امام خود را شناخته باشد  
بیب معرفت امام و مصالح و موانع شناخته باشد نفس و هوا  
نفسش ضعیف شده باشد و معالجه کامل عقلش صحیح و سالم  
و حکمت در دلش ثابت گردیده باشد ضعیف العقلی که فلسفه  
خوانده باشد و بدان اعتقاد کرده باشد حکمش نتوان گفت  
حکمت را بفلسفه تفسیر نمود کذب بر زبان سوادها و امر

هدی

هدی است اما یقیناً الکذب علی الله الذین لا یؤمنون بالآیات  
الله و اولئک هم الکاذبون یا زبیر ایضا فرماید که تحصیل علم طلب  
و عمل بدان تقصاف و ضرری بدین دارد یا نه الجواب بدانکه  
الله سبحانه و تعالی معطش قتلها کرده که بدکاشش با انواع  
مرضا مبتلا نمایند شد تا آنکه در حالت حجت از برای بقای  
عاقبت و تحقش دعا کند و ثواب دعا را بکردار و در حالت  
مرض سبب جبر و تضرع طالب و باجور و ثواب از ادراک  
المر و از ارض بقدر المر عذاب قبر و قیامت و جهنم افتد  
تا خوف که موجب قریب الکی است درد الهی ایشان قرار  
گیرد فایده دیگر آنکه سفر بر خطر قیامت بیاد دارند شاید  
که از برای سوختن فکر فرشته باشند و از برای آسایش برای  
عجب اندیشه نمایند حق تعالی حکمت کامله خویش از برای  
مرضاها و اهل خلق کرده تا آنکه بندگان مرضها را بدین معالجه  
کنند بدین سبب خدا را شکر ها کنند و ثواب شکر عقلی  
و بهر حال که در طبیعت کیت که در امارات باشد و طریقی  
داند و بعلامات ظاهره اطلاع بر باطن مریض بهر مانند  
بنص اطلاع بر احوال قلبی و بقا و رده اطلاع بر احوال جگر

و بر این اطلاع مرا حال بعد بفرستند پس طب مذکور میباشد  
و طبیب نیز نامعلوم نباشد بلکه مدوح و مثاب و ملبوس  
باشد اگر بشر و طی که مذکور میشود علی بن ابی طالب که  
کودن و پست او را که نباشد بلکه باید انور و صاحب فطانت  
باشد و فاسق و بی دیانت نباشد زیرا که طبیب امین جان  
و محرم فطانت و قواعد طب را از کسی بیاموزد که مهارت  
تلم در علم طب داشته باشد بلکه صاحب دیانت باشد باید  
که در عرض تحصیل قواعد طب در خدمت طبیب طراز معروف  
بجذبت نبوده باشد و ملاحظه معالجه ای استاد کند و بعد از  
آنکه مهارت تمام در علم و عمل بهیمن سانی باذن استاد تمام شود  
شود و باید که خدای شافی و خود را در دواها را اسباب  
داند و مژدا و آت که چون ریاض را بپند دعو و تضرع  
کند و شفای او را از خدا طلبد و مبادرت بقرابت فالخیر  
الکتاب کند زیرا که از احادیث مستفاد میشود که هر مرضی که  
بطلعت الکتاب بر نشود هیچ دوا بی اثر نمی شود و بهتر آنکه  
که ریاض را سفارش کند که هفتاد فالخیر بخواند اگر ریاض را  
میشود خورد خوردان را بشماران و دوستان از برای او

طب

بخورند

بخورند این دوا ای اکبر است و باز ریاض را سفارش نماید که  
تصدیق کند و طلب شفا از خوردن تربت حضرت امام  
علیه السلام نماید و در وقت خوردن تربت دعا بخواند یونس  
بن زبیران از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت کرده که  
طین قبر حسین علیه السلام شفاست از هر داء چون او را  
بخوری بگویم الله الرحمن الرحیم اللهم اجعله رزقا واسعا  
و علما نافعا و شفاء من کل داء و انک علی کل شیء قدور  
اللهم رب الثمرة المبارکة و رب الوحنی الذی و ارفع ظل  
علی محمد و آل محمد و اجعل هذا الطین شفاء من کل داء  
و اما ما من کل عجب و اولی اینست که چون طین بخورد  
جرعه از آب یا شلغم و بگوید اللهم اجعله رزقا واسعا  
و علما نافعا و شفاء من کل داء و سقم بهتر اینست که در  
وقت خواندن دعا تصور معیش کند باید که طین زیاد  
از یک نخود نباشد و احتیاط اینست که طین از موضعی باشد  
که زیاد از هفتاد کن دست از قبر رود نباشد و اولی اینست  
که زیاد از بیست کن از قبر رود نباشد و هر چند نزدیکتر  
باشد بهتر است و در وقت نشانی دادن مرغ آنحضرت خاک

بسیاری برودند آمد اگر آن خال بدست آید خوش رفتی خواه  
 بود و چون خواهد که نقص از احوال مریض کند باید که هفت  
 مرتبه استغفار الله مرتبه بگوید و باید که تا اطلاع بر احوال قلب  
 و جگر و معده بهم نرسد مباشرت با شرع و علاج نشود بلکه باید که پیش  
 از شروع در معالجه چند چیز تحقیق کند اول تحقیق کند که  
 مرض از چه جنس و چه نوع است و دوم تحقیق کند که  
 سبب مرض چیست سوم تحقیق کند قوت و ضعف مریض  
 از بغض و تکلم و قیام و قعود چه ارم شخص نماید مزاج الیم  
 صحت مریض را پنجم تحقیق کند مریض کند ششم تحقیق کند  
 مریض کند شخص کند که بغیری مقدار است یا نه هفتم  
 تحقیق کند شخص مریض را هشتم شخص نماید که مریض  
 از کدام اهل بلد است از مرد است یا از کرم سیر نه باید  
 که ملاحظه فعل نماید و به مقتضای فعل عمل کند دهم باید که  
 ملاحظه نماید اول مرض است یا و مطهر مرض یا آلوده مرض  
 یا از دم ملاحظه مقدار زمان مرض است از صداع و غیر آن دوا  
 در اراض مشتاقه باید که دعا و تضرع بسیار کند شاید که  
 اسم الرحمن رفع اشتباه نماید و اگر دفع اشتباه نشود

بالمجان

بالمجان صحت نماید شاید که بخاطر ایشان چیزی رسد  
 که بخاطر آن رسید باشد و اگر چنانچه از صحبت اطباء نیز رفع  
 اشتباه نشود در صورت اولی رجوع با شکاره است و چون  
 شروع در معالجه کند اگر چنانچه توان با غلبه مرض در علاج  
 کرد با دوی بر علاج نکند زیرا که از مصوبین علیه السلام روایت  
 شده که هیچ دوائی نیست که در بدن احدی حلی نکند و عقل  
 نیز برین حاکم است و اگر آنرا بقدر علاج نتوان کرد بدوای مغذ  
 آنرا علاج کند و اگر مرض محتاج بر یک باشد اگر ممکن باشد  
 آن بر یک زیاده از دویز و فاشد هر چند اجزا کمتر باشد  
 بهتر خواهد بود و بهترین دواها دوائی چند است که آنرا  
 علیه السلام مدح کرده باشد مثل سناب و مکی و شونیز و کاشنه  
 و بنفشه و اهلطیات و در خون گرفتن باید که کامل بنیاد کند  
 اگر چنانچه علاج مختصر در خون گرفتن داند خون بگیرد و اگر  
 چنانچه الکتاب بحاجات توان کرد مبادرت بنفصل نکند زیرا که  
 خلوص عظیم است پس هرگاه طیب طاق این نوع رعایتها  
 کند در علم طب مذکور و معلوم نخواهد بود بلکه مثاب و  
 ماجور خواهد بود خدا نگاه دارد از شر طبعی که ترس خدا

در دلش نباشد و بنا بر آنکه شد عمل نماید و بنا بر وی یکی  
 بندها که خدا را آلت تجریم سازد و خود را بمقرب آتی گرداند  
 نماید و الله یهدی من یشاء الیه الصراط المستقیم **و باین ترتیب**  
 که علاج و باین دعوی اتحاد بنموده اند بنا برین علاج  
 ان الله وانا الحق یکفتر و باینکه بجهانی ما اعظم شایع و لا  
 اله الا انا فاعبدنی و لولای اعظم من لواء محمد یکفتر یا ایها  
 بسبب این احوال کافر هستند باینه و معنی اتحاد که افغان دعوی  
 میکرده اند چیست الجواب هیچ شک و ریب در کفر و الحاد  
 صاحبان این احوال نیست با اعتقاد باطل این جماعت چون  
 از خود دفع اعتبار و تنک و نام کنند و بیایای و بی شری را  
 شعار خود سازند الحق تعالی محمد بشود عطار در تذکره  
 الاولیاء نقل کرده که زاهدی از بزرگان بسطام که همیشه از طاهر  
 باین غایب نبود روزی گفت که ای شیخ سی سالست که قائم  
 الذمر و صایم القلب در خوانین علم که تو میگوئی اثری نمی یابم  
 و تصدیق میکنم و دوست میدارم شیخ گفت که اگر سیصد سال  
 همچنین باشی زره بوی این حدیث عانیانی گفتم چرا گفت  
 از آنکه تو محیی بنفس خود گفتم این را دوا می دهی شیخ گفت

اما گفتی گفت بکن که سالهاست که طالب شیخ گفت این ساعت برو  
 و می روی و محاسن مروت کن و جاسه کرداری بیرون کن و از  
 از کلام و بیان بنده بر آن محفل که قریب به ششصد بنشین  
 و قریه کردگان پیش خود بنویسد که در کمال جمع کن و بگوهر که مرا  
 یک قفاز نیک چون بدم و هر که درین جمع شود چون بدم در  
 شهر میگرد تا که در کان میلی بر گردنت بندند که علاج تو نیست  
 زاهد گفت لا اله الا الله شیخ گفت اگر کافری این کلمه بگوید  
 مؤمن شود و قریب کلمه شریک شدی گفت چرا گفت از آنکه  
 تو خود را بزرگ شمری یعنی این چون حقان کرد تو از برای  
 بزرگی نفس خود این کلمه گفتی نه از برای تعظیم حق زاهد گفت  
 من این مقام کرد شیخ گفت علاج تو نیست و من گفتم تو تنگی  
 بر عاقل صاحب بصیرت پس شد نیست که طریقه علاج و باینکه  
 مخالف دین و ملت و ایمان و اسلام است بعد از حال این روزیها  
 و بیرون ایشان رباعی از راه علی و آل او دور شوی -  
 که برود بیرون منور شوی که بر زبان بیاورد خواهی بود  
 نواسه که باینده بخشود شوی - باز میان فرمایند که می آید  
 و تا بمانش مثل طلای روم که قابل وحدت وجودند و اعتقاد

ایشان نیست که الله تعالی بتزلیه ریاست و خلق بتزلیه موجودی  
در ریاست و محی الذین در قصص گفته که الله تعالی ساری و کذا  
گفتا که ساری باز و مرد ما را که ساری است گفتی که ساری جواب  
در هر صورت بتزلیه شود و باز و کتاب قصص گفته که الله  
تعالی ساری را بر پیش من آله مذکور نموده از جهت که  
ایشان اگر را محصور در ساری اند و غیر ساری را الله دانسته اند  
ایا این طایفه را این اعتقاد باطل کافر و مستور باشد **الجواب** شک  
نیست حدیث که صاحبان این اقوال را بر دعای کافرند با کفرها  
و بدعتهای ایشانند کتاب حکمة العارفین و کتاب تحفة الابرار  
و کتاب کشف الاسرار و کتاب تحفة العقلاء بیان کرده ایم **بار**  
بیان فرمایید که اثبات مجردات سوی ذات باری تعالی **ع**  
باقوان و بامذهب اهل بیت علیهم السلام دارد یا نه **الجواب**  
بدانکه اثبات مجردات اثبات شیه است از برای حق تعالی و آیه  
لن یسئلکم شیء و لحادیث متواتره اهل بیت دلالت صریح دارند  
بر نفی مثل و شیه و از لعل بیت علیهم السلام متواتر شده که گفته اند  
که من شیه الله بخلفه فهو شرک و احادیثی که دلالت صریح دارند  
بر اینکه احدی الذات سوی رب البریات نمی باشد و کذا

حکمة

حکمة العارفین ذکر نموده ایم و لذا آنچه حدیث فتح جرجانی است  
و مضمون بعضی از آن اینست که حضرت امام رضا علیه السلام گفت  
که تو در وصف باری تعالی گفتی الاحد الصمد و بعد از آن گفتی که لا  
شیر شیه و الله تعالی واحد است و انسان واحداست ای این شیه  
نیست حضرت در جواب گفت که تفسیر در معانی میباشد نه در اسم  
پس انسان را که گویند که واحداست معنیش اینست که شیه واحد  
انسان در معنی واحد نیست زیرا که صاحب اجزا و اعضاست  
بعد از آن گفته و الله جلالة واحد لا واحد غیره و است و این  
حدیث صریح است حدیثی که اگر مجردی سوی ذات باری **ع**  
مشابهت حاصل شود و یا نامرحیت در یکم و احادیثی سوی  
الله تعالی میباشد اگر گویند که هرگاه که شامکر عقول عشره  
باشد که فلا سمة ایشان از موجود و مجرد میلند بین حدیث **ع**  
ما خلق الله العقل فقال لما قبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر  
چیت در جواب گویم که مراد این عقل عقولیت که در کلمین  
میباشد و خلق معنی تقابل است و قرینه بر این کفر حدیث  
است که بک اثیب و بک اعقاب یعنی الله تعالی بعقل گفت  
که بک تو ثوب میدهم و بک تو عقاب میدهم پس بکله معنی

این حدیث است که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که اگر عقل فریاد  
 عالم خلق نمی شد و اقبال و دیار و خلیه است از فکر کار عقل  
 اطاعت و انقیاد است باز بیان فرمایند که معنی الذین در حق  
 انکار عذاب جهنم کرده و گفته که در قرآن هر جا لفظ عذاب  
 واقع شد شوق از عذاب به معنی شیرین یا بدین سبب  
 حکم بر کفرش میتوان کرد یا نه الجواب عذاب جهنم از ضرر  
 دین و مطلق مصوص کتاب سین است انکارش بی شبهه  
 کفر و فتنه است باز بیان فرمایند که معنی الذین در حق  
 گفته که جمیع انبیاء از شکوه خاتم الانبیاء اقتباس علم میکنند  
 و خاتم الانبیاء از شکوه خاتم الاولیاء اقتباس علم میکنند  
 و خاتم الاولیاء از شکوه خاتم الاولیاء اقتباس علم میکنند  
 بلا شک و ریب این کلام کفر و فتنه است زیرا که مخالف حدیث  
 دین و اجماع مسلمین است باز بیان فرمایند که کسان که  
 اعتقاد دارند که هر که بحقیقت رسد شریعت از حد ساقط میگردد  
 و ملای روم در شوقی مفرغ این کرده یا ایشان سبب این  
 اعتقاد باطل کافیهست باز الجواب شک نیست در کفر حجاب  
 این اعتقاد ماحد کتاب تحفه الاخبار و کشف الاسرار بیان

کر

کفر صاحبان این اعتقاد کرده ایم باز بیان فرمایند که ملای روم  
 در شوق گفته که این ملجم حضرت امیر المؤمنین گفته مرا بقتل رسان  
 تا از من قتل تو واقع ننمود پس آنحضرت در جوابش گفت هیچ  
 بغض نیست در حق تو زنگنه این را من پندام ز تو آلت حق  
 تو قتل دست حق کی زخم بر آلت حق طعن و ذوق این کلام  
 صریحست بعد از آنکه ملا را اعتقاد این بوده که قاتل حضرت  
 امیر المؤمنین حق تعالی است و این ملجم آلت حق است آیا  
 ملای روم سبب این اعتقاد کافیهست یا نه الجواب چه  
 شک در ملعون بودن کسی که خدا را قاتل میدانند المرسلین  
 و این ملجم را آلت حق شیعه و سنی روایت کرده اند که سید  
 المرسلین و اثنی عشری الاخرین خوانده اند هر کس که در زمان  
 آنحضرت و بعد از آن حضرت بوده اند شقی بر داشته پس ملا  
 حال صاحب این اعتقاد و کسی که محبتان و معتقدان و یار  
 باز بیان فرمایند که علم نافع که حق تعالی طلب او را بر  
 مکلف واجب گردانده که داند عالمی که مدوح خدا و  
 انبیا و اوصیاست چه کست و مقداری از احادیث که در بیان  
 فضل علم و عالم واقع شده بیان فرمایند تا بر طلبان علم

الوجه

قال امیر المؤمنین

حقیقت علم و عالم ظاهر شود و اندوی شوق در طلب می  
نمایند **الجواب** بدانکه علی که طلبش واجبست ایات حکمت  
قرآن و احادیث صحیحه نبویه است زیرا که علم سرایت رسول  
خداست و رسول الله سولی قرآن و حدیث علی در میان  
امت نگذاشته اگر گویند که بعد از رسول خداست اختلاف  
نمودند هفتاد و سه فرقه کردند و هکلی احادیث  
روایت نمودند آیا احادیث تمامی ایشان علم است و یا خا  
بعضی از ایشان و آیا جمیع ایشان ناجی و رستگارند یا  
بعضی از ایشان در جواب گویم که علم آن احادیث صحیح  
است که اهل بیت نبوت از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
روایت کرده اند و ناجی و رستگار از هفتاد و سه گروه  
است آن گروهند که علم از اهل بیت علیهم السلام آموخته اند  
و بر خود پیروی ایشان را واجب دانسته اند و دلیل برین  
دو مدعی لطویش صحیحه تواند است از آنجه روایت شد  
که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله گفته که انا مدینه العلم  
و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب یعنی من شهر علم  
و علی دروازه است پس هر که علم طلبد باید که سوی در آید و

این

این حدیث را بشنوم و سنی و غیر هم روایت نموده و حکم بر آن  
کرده اند و در غایت پر خیم حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
مرضی علی علیه السلام را بخود بنمید و او را با امت نموده  
بتاج امامت و خلافتش سرافراز ساخت و الحاقش بابر  
تمام امت فرض کرد ایند و در پیش کت من کنت مولاه  
فعلی هذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر  
من نصره و اعد من خذله یعنی هر که من مولی و حاکم اویم  
علی مولی و حاکم اوست خدایا دوستی کن با کسی که با او  
دوستی کند و دشمنی کن با کسی که با او دشمنی کند و یاری  
کن با کسی که با او یاری کند و یاری نکن کسی را که او را  
یاری نکند و ایضا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
ترین کلمه ای که در بیان فرمود که تا جان و پیر روان بر حق  
و سایر اهل بیت الهام ناجیان و رستگارند این معنی را  
بدین عبارت ادا فرموده مثل اهل بی می مثل سینه نوح  
من ركب فيها حی و من غرق غرقا یعنی صفت اهل  
بیت من صفة کشتی نوح است هر که درونش نجات  
یافت و هر که غرق نمود غرق شد و باقی در کشتی آلوده

هر که گشت از غنچه غرق شدن بشمارست از غرق  
نجات دهد پس کوه زنده ای که زنده ای کشتی دست  
چون رفت بی پروا دریا طوفان ضلال و کج روی  
پیدا در بحر ضلال و کج روی عالمی غرق شدند سر آلال  
سفینه الالبی بر دامن آله هر کس کوزه دست برد این  
گردد ضلال گشت بحر است جهان دال چون کشتی نوح  
در کشتی نوح هر که گشت برست هر بند که او بر دال از  
جاست این زغم و سوسه شیطانت در کشتی آله  
هر که گشت او را چه غم از کشتی طوفانست و در بحر  
نیز بیان فرموده ای تا را بفرماید ما لن نضلکم و لن نضلوا  
ابدا کتاب الله و عرفت اهل حق و لن یغترقا حتی یروا  
علی العوض یعنی در میان شما نگذارم دو چیز که اگر با  
مقت شود هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عرفت من که  
اهل بیت من باشند این دو چیز از هم جدا نشوند و چون  
من رستگار باشم بیرون مرو از طریق حق ای سالک  
زنده ای که بی روی هر حال که بی روی کسی که بنهاد بی  
بر تالک او افسردنی تا از نه مخفی نماید که این حدیث

کمالی

را فست که درین مختصر است کجای پس این حدیث در میان شیعه  
و سنی متواتر است و دلیل و اخصیت بر اینکه شیعه اثنی عشری  
در میان هفتاد و سه گروه ناجی و رستگار اندر برگردد  
میان هفتاد و سه گروه کسی امام و خلیفه دوازده نفرند  
سوی ایشان و در بعضی از کتابهای اهل سنت مثل کتاب  
مناقب الخطب خواندم و غیر آن حدیث در فضل دوازده  
امام وارد شد و در آن حدیث نامهای دوازده امام مذکور  
است **روای** از کفره مطهری امام است سه چاره از روی چو  
که امام است چهار شتاسی اگر سه چاره حق و ناچار  
خواهی بذاب از روی گشت دو چاره پس از آنچه گفتم  
و میان خویش دافعی که تلم است سوی تابعان و پیروان  
اهل بیت علیهم السلام هر گاه و مستوجب عقوبت الهی  
و مادر کتاب اربعین بجهل دلیل بر اینکه ناجی و رستگار  
شیعه اثنی عشریت نقل نموده ایم دیگر از جمله احادیث  
صحیحه ثابت که دلالت دارد بر اینکه از هفتاد و سه گروه  
یک فرقه ناجی است این حدیث است که شتقاق اثنی  
علی ثلثه و سبعین فرقه فرقه منافقانه و الباقی فی النار

این حدیث را شیعه و سنی روایت کرده اند و در تحقیق  
خلاف نیست و در طریق شیعه باین عبارت نیز روایت شده  
اقتربت امة موسى على اوطاس سبعين فرقة كلهم في النار  
الا واحدة وهي التي اتقت وصية موسى واقتربت امة  
عيسى على اثنين وسبعين فرقة كلهم في النار الا واحدة  
وهي التي اتقت وصية شمعون وسقروا امة على  
ثلاث وسبعين فرقة كلهم في النار الا واحدة وهي التي  
تبع وصي عليا يعني امة موسى مقتاد و دو کرده شد  
جميع ايشان در آتش ابد الا يك گروه که پیروی وصی خود  
که یوشع است نمودند و امة عیسی مقتاد و دو کرده شد  
جميع ايشان در آتش ابد الا يك گروه که پیروی وصی خود  
که شعوبت نمودند و مقتربین امة من مقتاد و سه  
گروه خواهند شد جميع ايشان در آتش ابد الا يك گروه که  
پیروی وصی خود که عیسی بن مریم نمایند پس هر يك من  
شعوبت داشته باشند و ملاحظه احادیث صحیحه فایده متواتر  
مذکور نماید حکم حق میکند که از مقتاد و سه گروه است طای  
بیک گروه ناجی و سزا نیست و آن گروه ناجی شیعه اثنی

عشره

عشره که متابعت اهل بیت علیهم السلام و در اصول و فروع  
لازم دانسته اند و متابعت غیر ایشان را جایز ندانسته اند  
بنا بر حدیث ادویه در فضل علمای ارباب است و ما درین مقام  
الفتاوی حدیث و حکم از حضرت رسول الله صلی الله  
علیه و آله روایت کرده ایم که گفت اذا كان يوم القيمة يؤذن  
بمقام العلماء سبع دماء الشهادة فيرجح حداد العلماء على  
دلالة الشهادة يعني در روز قیامت وزن کرده میشود  
مقاد علمای با حقهای شهدای پس با حق میکند مقدار علمای  
بر حقهای شهدا و از حضرت امیر المؤمنین ع حدیثی  
روایت شده که بعضی از انان ایست که جلوس ساعة عند  
العلماء احب الي الله تعالى من عبادة سنة لا يعصى الله  
فيها لم يفر عين والنظر الى العالم احب الي الله من اعتكاف  
سنة في البيت الحرام و زيادة العلماء احب الي الله من  
سبعين حجة وعمرة و افضل من سبعين طواف حول البيت  
يعني فتن يكساعت نزد علمای از حداد و سزا است از  
عبادت يكساله که در ان يكسال يك چشم وزن معصيت خدا  
مکند و نظر کردن بمعالِم دو سزا است نزد خدا از اعتكاف

یکسلا دوست الله الحرام ویزاید علم فرق نزد خط و سزا  
 از عقاید حج و عمره و افضل است از عقاید طواف بر کعبه  
 و در حدیث دیگر و احادیث که استقامت میکند از خط و طواف  
 علم هر چیز حق مایه و دریا و برغان و مرغان و حیوانات  
 کلینی بسند متصل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت  
 کرده که آنحضرت گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 گفت طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة الا ان الله  
 یحب عباده العلم یعنی طلب علم فریضة است بر هر مسلم  
 و مسلمة و خط و سزا و در طایفه علم را و از حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام حدیثی در فضل علم نقل شده که بعضی  
 از آن ایست آن کمال الذین طلب العلم و العلم به نجات  
 ایست که بایند که کمال در طلب علمست و عمل بخیر و حق  
 یعقوب کلینی بسند متصل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 روایت کرده که آنحضرت گفت که عالم یتقن بعلمه افضل من  
 سبعین الف عابد یعنی عالمی که متقن شود از علم و سزا  
 از هشتاد هزار عابد و از محمد بن یعقوب روایتی نقل نموده  
 که بعضی از آن ایست که فضل العالم علی العابد افضل العبد  
 علی

علی سلم النعم لیلته البدر و ان العلماء و رتبه الانبیاء ان النبی  
 لم یولد فی امة الا و له هاد و هاد و ان الله یفضل العلم من اهل العلم  
 یحیی و افر یعنی فضل عالم بر عابد مثل فضیلت که مایه  
 باقی سزا و ان دارد در حدیث دیگر و در حدیثی که علم را و ان  
 انبیاء اند انبیاء یکس و دنیا و دین و میراث اند اند بیکر علم را  
 میراث داده اند و در کتاب کلینی حدیثی از حضرت امام جعفر  
 علیه السلام نقل شده که بعضی از آن ایست ان الله یفضل العلم  
 او حی الی خاتمال ان ایست عیدی الی الجاهل المستحق  
 حی اهل التواضع للفقراء یعنی بدستی که خدای عز  
 و حی که بدلیل آنکه مذکور است که در میان بدستی که خدای عز  
 که خفت و سزا و عی اهل علم و تواضع و ایست که  
 و محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت امام جعفر علیه السلام  
 روایت کرده که آنحضرت گفت که ان الله یفضل العلم او عیاله  
 و لا یکن راجعا فاولک یعقوب یعنی عالم را یا عیاله  
 که از ایشان میسر میاید یا دوست ایشان باشد و چهارم سزا  
 یعنی ایشان هلال شوی بدانکه علم بخیر مشاط است  
 در راه دین و راه دین نادر یک و در خوف و خط و سزا



الله جامع بینک علیج کرده اند و دلایل خود را بر این امر که شک نیست  
لذات است و قطع کند شود تعاضد و متفرق سازند و جدا  
و قسم از نه من و نه هاست پس الله تعالی شهادت داده ایشان  
از صحت و حسن و طول اهل و غیر آن از امر این عالم  
پس بر خدا توکل کند و امور خود را با او بگذارد و تسلیم شود  
کند و با حق بیضا شود پس سبک شود و سکوت ایشان  
فکر اند و تکلم کند و کلام ایشان ذکر باشد و فاطمی شود  
پس لطف ایشان بند و مو عظم باشد و نظر کند پس نظر  
ایشان عبرت باشد و راه رفتن در راه رفیق ایشان  
در میان مردم برکت باشد و چون شب بخوابد خدا را  
عبادت کند و تو جبر او شوند و چشمهای دل خود را  
بجدا بگردانند پس با خدا خطاب کند چنانچه کویا او را شایسته  
بیکند و با وی مکالمه کند چنانچه کویا با وی بیند و با او  
شاد و فرحنا باشد و از ذکر شایسته باشد و عبادت  
تم کند و استغفار کند از هر آنی که غیر لذت ذکر او  
باشد و از هر آنی که غیر راحت نفس او باشد و از هر آنی  
که غیر شادی غریب او باشد و از هر شغلی که غیر طاعت او

باشد

باشد ذکر خلدیا نکند و خلوت و کثرت و دعا کند مثل این  
دعای مولای من بچشم دل ترا می بینم و ترا دوست دارم  
و ترا در نظر دارم و از تو می ترسم و ترا با دوستی کنم و تو را دوست  
منی سازم ای حبیب من چگونه از غفلت و غفلت و غفلت و غفلت  
پیوسته بیا و داری و چگونه بغیر تو غفلت شوم و تو مرا بد  
نظر داری و می بینی تا بیفتد کسی که ترا بر حق حاضر نبیند  
و ندان کار است کسی که او را بداند و نبیند از محبت تو باشد  
خدا یا پروردگار دل مرا از غبت و خوف و شوق خود و  
بگردان مرا از کسائی که در این ایشان اشتباقت بنوع و علوت  
ایشان فریاد و ناله و پشائی ایشان در سجده است از این  
عظمت تو و چشمهای ایشان بیداری کند و خدمت تو و  
دلای ایشان بعلق است محبت تو و فواد ایشان بکشد  
از ترس و هیت تو این جماعت عارفان و محبتون و مقربین  
خدا یا پروردگار ما را از اولیای خود و محشور کن ما را با ایشان  
و با حق یارب محبت که قدام سازد و در حق اخلاص دل را  
بگذارد از بال و پر و رشته غفلت بردارد شاید که کم با وج  
معرفت پروانه مادی کتاب تحفه الاخبار و علیه ربانی

و سفینه النجاة بیان طریق تحصیل مقام اولیاء الله کرده ایم  
قسم سیم جماعتی که بنا بر بی تو فیقی خود را گذاشته اند  
و دلهای خود را بذاکره علم اللغات علاج نکرده اند تا آنکه در  
حوض وحسد و غیر آن از آسایش مملکت بردلهای ایشان  
غالب شده و دلهای ایشان را فاسد ساخته اند ایشان را از اخلا  
شریعت و تران عفو تقی ترس اند که با بر اجتناب نکنند و از  
مطایر پرهیز نمایند معروف است که در آن ذکر نمی خوانند  
و بسنن نبوی بی میل و رغبت باشند این جماعت ضالون  
و مضلون و غیبان دین بین و شرع بین اند عذاب ایشان  
از عذاب جاهلان عظیم تر است و آن رحمت الهی در حق ایشان  
از احادیث که در فضل علم مذکور شد مخصوص قسم اولی  
ثابت و این طایفه از آن محروم و بی بهره اند از آنکه فضل الله  
بؤتیر من یشاک

بسم الله الرحمن الرحیم و بیهی  
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آل خیره  
الودی شیخ بطیل محمدر بن یعقوب کلینی انصرت صلی  
علیه السلام و عیالیه کرده است که رشتہ اشیا را بلی العباد  
فما وضع العرفه و الجهل و الرضا و الغضب و التو  
و القبطه یعنی شش چیز است که بندگ را در آن ضعیف  
و کاری نیست شناختن و نادان و با ضعی بودن و خشنود  
کردن و خواب و بیداری بدانکه در معرفت و محفل  
اشکال دارد است که موهوم است که کفار و ایمان  
مذاهب باطله در کفر خود معذور باشند و جوازش  
بچند وجه ممکن است اول آنکه گویم که جمیع علم و معارف  
از جانب حق تعالی آفاضا شود و بعضی با استعداد نفوس  
ایشان و الخاصه علم بر آنجا بقدر استعداد و قابلیت  
و بعضی بوسیله انبیاء و صلوات الله علیهم و آخره خلق  
و اجبت آنست که خود را در معرض فیضان علم بده  
آورند و از اعراض باطله خلو گردانند و طالب حق گردانند  
و چون حق تعالی بر ایشان آفاضا کند باید که افرار کنند

و بظاهر آنکه فکند چنانچه حق تعالی در حق جمعی از  
 کفار و میگوید که *لَا يَزِيدُ الْيَاسُفَ إِلَّا اسْتِغْنَاهُ عَنْهُمْ*  
 یعنی آنکه هر که در آنها را و یقین داشت که آنها را فاضله  
 ایشان و مؤثر قید این و جعل است آنچه این باب بود  
 در حق آنکه علیه کتاب توحید ان عبد الرحیم روایت  
 کرده است که نوشتم بخیر من حضرت صادق علیه السلام  
 السلام و سألته عن معرفت حدیثی و فرمود که  
 بدان که معرفت از منعم و کار خداست در دل و آفرین  
 شد است و متذکر از ادیان در چنین صفت نیست  
 و ایشان را در این دو چیز اختیار است از جهت کتب  
 گردن پس در باب خواست ایشان ایمان و اختیار  
 معرفت گردند پس بودند این حکمت و معانی و  
 عارفان و بسبب خواستن ایشان که در اختیار  
 محیی و افعال که در اندیشه بودند و این جهت کافران  
 و انکار کنندگان و کفر ایمان و این بسبب توفیق خدا  
 بر ایشان و اولی که از ایشان آنکه او را داشته است ایشان  
 پس با اختیار و کتاب خدا عقاب میکند ایشان را

و کافر من است در طاعت از این قدر است

و فرمود

و ثواب میدهد ایشان را مؤلف گوید که پس از این  
 حدیث ظاهر شد که افاضه علم از جانب خداست  
 و کتب از بند است که خود مستعد و قابل افاضه  
 گردانند پس اگر طالب ایمان شد و خود را از اغراض  
 باطله خالی کرد و در طلب و سعی تقصیر نکرد الله حق  
 تعالی حق را بر او افاضه میکند چنانچه فرموده که  
*وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنَّا فَتُفَكِّرُونَ فِيهِمْ وَلَنُنَزِّلَنَّ لَهُم مِّن رَّبِّهِمْ كِتَابًا*  
 باطلت و در مقام شک و شبهه است و طالب حق  
 نیست در جهل میماند و ممکن است که اعتقادات باطله  
 نیز بسبب اختیار او بر او فایض شود و بسبب اختیار  
 خود معاقب باشد چنانچه قائل که ضربت برین اند حق  
 تعالی فیض روح حقول میکند و قائل بسبب تحصیل  
 اسباب موت معاقبت و قائل بعقل اقرب و این  
 شبهات ابد است و قدیم آنکه مراد از معرفت شناخت  
 خدا و اقرار بوجود خالق باشد و این معرفت اختیار  
 بسیار و طریقت و هم کسی را در بد و طریقت و اینست  
 شعور حاصلت و لهذا هیچکس را بخاطر نمی آید که

موفق

اول زمان معرفت او کی بوده و هر که انکار کند از روی  
مکاره انکار میکند چنانچه حق تعالی میفرماید وَلَمَّا سَأَلْنَاكَ عَنْ خُلُقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَقَوْلُنَّ أَفَنُفِئُ  
اِذَا اِيْشَانِ بِيْرِي كِيْ اَفْرِيْهْ اَسْتَاْمَاْنَا وَزِيْنِ  
هر آینه میگوید خدا چنانچه ز دار روحانیت گردانست  
از حضرت صادق علیه السلام حدیثی آید مضافی که  
حضرت فرمود که خدا مشافیه ایشان را خطاب کرد  
درون آو که اَلَيْسَ بَيْنَ كَلِمَةٍ وَاِيْشَانِ كَقَوْلِنَا لِيْ  
اَلْخَالِ اَنْ يَادَا اِيْشَانِ بَرْدٌ وَاَقْرَابٌ يَدُوْسِيْنَا اِيْشَانِ  
ثَابِتٌ كَرَايِنْدُو اَكْرَانِ عِيْ بُوْدِيْجِيْ كَسِيْنَا اَسْتَاْمَاْنَا  
اَفْرِيْنْدَه وَرُوْنِ وَرُوْنِ اَوَكِيْسْتِ وَاِيْسْتِ مَعْنِيْ  
قَوْلُ خُدا وَلَمَّا سَأَلْنَاكَ عَنْ خُلُقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
لَقَوْلُنَّ أَفَنُفِئُ اِلَهِ وَرَقِيْ رُوْبِيْ كَرْدَه اَسْتَاْمَاْنَا  
اِنْ حَضَرْتِ اِمَامٌ مَعْنِيْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْسِيْدُ كِيْ اَيَا مَرْجُوْمٌ  
دَرِ مَعْرِفَتِ اِسْطَاعَتِيْ هَسْتِ فَرَمُوْدَه نَرِيْسْتِ مَكْرُ  
نَطْوَلِ وَاِنْفَامِ خُدا يَرْسِيْدُ كِيْ اَيَا مَعْرِفَتِ اَقَامِ حَارِيْ  
فَرَمُوْدَه هَمَّانَكِهْ اَصْلِ مَعْرِفَتِ رَا سَتَقْضَلِ دَاوَهْ ثَوَابِشْ

بَيْنَ تَقْضَلِ مِيْ دَهْدَسْتِمِ اَنْكِهْ جَمِيْعِ اَصُوْلِ دِيْنِ مَرْحُوْمِ  
وَعَرَضَ اَنْ يَابَشْدُ كِيْ كَسِيْ دَرِ مَعْرِفَتِ كَسِيْ چندان  
مِنْدَاوِدِ چنانچه حق تعالی خطاب ب حضرت رسالت  
فرمود كِيْ اَنْكِهْ لَا تَقْدِرِيْ اَنْ اَنْجِيْبَتِ نُوْ حَلِيْمَتِ نِيْجَكِهْ  
كِيْ رَا كَرْدُوْسْتِ دَارِيْ بِلَكِهْ خُدا عَزَّوَجَلَّ دَاوَهْ وَحَقِيْقَتَا  
دَرِ اَفَاقِ وَاَنْفُسِ ظَاهِرِ كَرْدَه اَسْتَاْمَاْنَا بَرُوْجِيْ وَوَعْدِ عِلْمِ  
كَلَامَتِ خُدا دِيْجِيْجِيْ اَنْ نِيْ تَاوَدَهْ وَاِيْشَانِ مَعْرِفَتِ  
دَاوَهْ دَاوَهْ اَسْتَاْمَاْنَا وَاِيْشَانِ مَعْرِفَتِ مَعْرِفَتِ اَسْتَاْمَاْنَا  
مَكْرُ كَرْدِيْسْتِ عِيْ يَابَدِ بَا اَنْجِيْجِيْجِيْ دَاوَهْ وَاِيْشَانِ  
اَنْجِيْجِيْجِيْ ظَاهِرِ كَرْدِيْسْتِ عِلْمِ اِيْ يَابَدِ نَرِيْجِيْجِيْ  
كَرْدَه اِيْ مَرْجُوْمِ وَاِيْشَانِ اَنْكِهْ جَمِيْعِ اَصُوْلِ دِيْنِ  
جَمِيْعِ اَصُوْلِ دِيْنِ اَسْتَاْمَاْنَا چنانچه حق تعالی فرمود  
اِيْشَانِ حَقِيْقَتِيْ قَايَمِ هَسْتِ اَسْتَاْمَاْنَا اِيْشَانِ مَعْرِفَتِ  
وَاِيْشَانِ اَسْتَاْمَاْنَا اَسْتَاْمَاْنَا دَاوَهْ بِلَكِهْ جَمِيْعِ اَصُوْلِ  
جَمِيْعِ اَصُوْلِ دِيْنِ مَعْرِفَتِ حَقِ عَزَّوَجَلَّ اِيْشَانِ اَسْتَاْمَاْنَا  
نَبَا اَسْتَاْمَاْنَا اَسْتَاْمَاْنَا اَسْتَاْمَاْنَا اَسْتَاْمَاْنَا اَسْتَاْمَاْنَا  
سَوَا اِيْ مَعْرِفَتِ اَقَامِ اَسْتَاْمَاْنَا كِيْ بِلَكِهْ اَسْتَاْمَاْنَا اَسْتَاْمَاْنَا

میشود و خدا این امور را بر مردم نکرده باشد بلکه خود را بکار  
 نشانانید و معتبران و اوصیای برای تکمیل ایشان فرستاد  
 که عقاید حق را بر ایشان القا کنند و عبادات و عبادات و عبادات  
 ایشان را با علای و درجات اعماد برسانند چنانچه از طریقه  
 اینها علیه السلام ظاهر میشود که اول ایشان را تکلیف تکلیف  
 و مکاتیب میکردند و عبادات تعلیم ایشان می نمودند  
 و بعد از اینها از اهل بیت و صحابه که قابل بودند از درج  
 اهل بیت و صحابه و غیره آنکه مراد از معرفت کامل حق  
 باشند و در اینجهول مقابل آن یعنی مردم را در تکمیل  
 معارف عباد اختیاری نیست و کامل معرفت ایمان  
 و وقین بتوفیق و تأیید و توفیق الهی میشود و این  
 معنی از احادیث جور و تجارب بسیار معلوم است  
 ششم آنکه مراد از معرفت طاعتش احکام شرعی باشد  
 و فرض رود بر اهل بیت باشد که ایشان را اعتقاد  
 آنست که احکام دین را بدون اخذ از ائمه حدی  
 نمیتوان عمل نمود پس می توان یافت و این معنی  
 معین است و حق آنکه این احادیث چون و چنان

باز می

کتابهای اهل بیت بخندین عبارت نقل شده از آنکه در کتاب  
 الجمع بین الصحیحین و کتاب ابن جنبل و در جزو چهارم  
 صحیح مسلم در دو موضع و در کتاب سنن و صحیح ترمذی  
 در کتاب عقد نقل شده و این معانی شافعی بخندین  
 طریق در کتاب خود نقل کرده و ثعلبی نیز در تفسیر خود  
 نقل نموده و گفته که این مردی که از محدثین اهل سنت است  
 این حدیث را بدو روایت و در طریق نقل نموده پس الله اعلم که این  
 احادیث راستان نیز روایت نموده اند و در کتابهای معتبر  
 خود نقل کرده اند و حکم بر حشش کرده اند و بیان نموده اند که  
 مراد از اهل بیت علی رضاست و فاطمه زهرا و حسن و  
 حسین علیه السلام اند پس ناجی و دستکار طایفه اند که  
 اعتقاد دارند که در هر زمان با کتاب الله یکی از اهل بیت  
 یعنی باشد تا قیامت و آن طایفه شش هزار و شصت و نه نفر  
 که سواد ایشان از اعتقاد و معکوف قابل باین نیستند  
 پس مشخص شد که ناجی و دستکار شش هزار و شصت و نه نفر  
 و در تفسیر آیه انما یرید الله لیزیب عنکم الذمیس اهل بیت  
 و بطریق ظاهر مفسرین بیان کرده اند که مراد از اهل بیت

مرتضی علی حسن و حسین و فاطمه زهرا علیهم السلام الله  
 این آیه دلیل واضحیت و طهارت و وجوب عصمت اهل بیت  
 علیهم السلام و دیگر از جمله احادیث صحیحه ثابته که دلالت  
 بر اینکه از هفتاد و سه گروه است سوای شیعه اثنی عشری  
 ناجی و شکاف نیست این حدیث که بگویند بعدی اثنی عشر  
 خلیفه کلیم من قریش و این معنی در کتاب اهل سنت بسیار  
 مختلفه نقل شده و حکم بر حقیقتش عود دارد و در کتب  
 صحاح خود ذکر کرده اند از آن جمله در صحیح بخاری یک حدیث  
 است و در صحیح مسلم یازده حدیث و در تفسیر ثعلبی سه  
 حدیث است و در کتاب جمع بین الصحیحین هفت حدیث  
 و در کتاب الجمع بین الصحاح است دو حدیث است و در  
 کتاب مستدرک ابن حنبل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 باین عبارت وارد شده بگویند بعدی من الخلفاء عدد  
 نقباء بنی اسرائیل اثنی عشر خلیفه کلیم من قریش یعنی  
 می باشد بعد از این خلفا بعد از نقیبان بنی اسرائیل و آن  
 خلیفه که جمیع ایشان از قریش باشند این نقل صحیح است  
 در بیان عدد خلفا و اما نقل شیعه درین باب زیاده

الکفر

بایندها اشاعر و دارد محمول بر قیاس باشد و این از  
 سابق بعید تر است و تفصیل کلام و ایضا حق مقام  
 درین حدیث شریف که لغزشگاه افهام است محتاج  
 بسط طویل الذیلی است که محال باین و فایده نکند  
 از آنکه هدی علیهم السلام ضامن نقل در فروع و مع  
 ضما و قدیم که این جمله آنفاست وارد شده لهذا بعید  
 قد الکفا غود هدا نانا الله و سایر اخواننا المؤمنین

الی القراط المستقیم  
 من فضائل و فوائد الهی و در او  
 از آنکه بعد از آنکه در این کتاب  
 از آنکه بعد از آنکه در این کتاب  
 از آنکه بعد از آنکه در این کتاب

هذا الحديث في نسخة  
الشيخ الفقيه  
المرجع في الحديث  
الشيخ الفقيه  
المرجع في الحديث

واذا اكل من او شرب يقول اللهم بك لنا فيه وارزقنا منه  
**وبس** قال حدثني ابي علي بن ابي طالب عليه السلام  
قال قال ابو جعفر ائتيت النبي صلى الله عليه وآله فقلت يا رسول الله  
يا ابا جعفر اكنف جثتي كفاك فان اكثر ان من شيعتي الذين  
يقولون جوعا يوم القيمة قال فاطمة ابو جعفر بطنه من طعام  
حتى يحى به الله **وبس** قال كان النبي صلى الله عليه وآله اكل  
من ثمض فاهه قال ان لا تدنما **وبس** قال حدثني  
ابي علي بن ابي طالب قال ثلثة لا يخرجن احدكم نوره عليهن  
وسواهم الحجامه والحمامه والمرأة الحسنة **وبس**  
عن علي عليه السلام قال للمرأة عشر غزوات فاذا تزوجت  
استترت عورتها واحدة واذا ماتت استترت  
عورتها كلها **وبس** قال حدثني ابي علي بن ابي طالب

بني ابي

القصود من ذلك انه عليه السلام  
كان لا يترك من ثيابه  
شيئا من ثيابه

سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن امرأة تزنت فزنت المرأة أمتا  
 بكراً فزنى النبي صلى الله عليه وسلم أن المرأة التي تزنت فزنت  
 إليها فوجدتها بكراً قال ما كنت لأضرب بكراً من عليها قائم  
 من الله كان يحرق شجرة في النار في مثلها **رواه**  
 عن علي بن أبي طالب قال قال الله عز وجل ما كنت المرأة من  
 فزنتك فزنتك فلا في حد لها حدين حد البغاة  
 من الرجل و حد الله أنزلت على نبيها بالقرآن **رواه**  
 قال علي بن أبي طالب عليه السلام في القرآن يا أيها الذين  
 آمنوا اتقوا الله فإنه يهديكم إلى صراط مستقيم **رواه**  
 علي بن أبي طالب عليه السلام لا راي البغاة بعد ما شرعت الله لا يفيض  
 الاصل وطلبه الدنيا **رواه** عن علي بن أبي طالب عليه السلام  
 ان الحسن والحسين عليهما السلام كانا يلعبان عند النبي صلى الله عليه وسلم

هذا الحديث يدل على ان الزنا من النساء اذا كانت بكرا فزنتها فزنتها  
 من الله كان يحرق شجرة في النار في مثلها  
 هذا الحديث يدل على ان الزنا من النساء اذا كانت بكرا فزنتها فزنتها  
 من الله كان يحرق شجرة في النار في مثلها

الحسين

حتى مضى عاتق الليل ثم قال لها انصفا الى نفسك فزنت برقة  
 فازالت نضلي لها حتى دخل على فاطمة و النبي صلى الله عليه وسلم نظر الى المرأة  
 فقال المودة الذي اكرمك اهل البيت **رواه** قال حدثني  
 علي بن أبي طالب عليه السلام قال كنت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 كما بين كتاب الله عز وجل وكن في قراب سيفي قلت يا امير  
 المؤمنين و ما كنت في قراب سيفي قال في قراب  
 غير فاطمة و ضربت غير فاطمة فعليه لعنة الله **رواه**  
 قال حدثني علي بن أبي طالب عليه السلام في حفر الحنيفة في ا  
 جانت فاطمة عليها السلام وعلما كثيرة من جبر فاطمة  
 الى النبي صلى الله عليه وسلم ما هذه الكثرة قالت قرصا  
 خيرة الحسن والحسين و شك منه هذه الكثرة فقال النبي صلى الله عليه وسلم  
 يا فاطمة انا اقول طعامي من خيلكم من ثيابك **رواه**

هذا الحديث يدل على ان الزنا من النساء اذا كانت بكرا فزنتها فزنتها  
 من الله كان يحرق شجرة في النار في مثلها

قال حدثني ابي علي بن ابي طالب عليه السلام قال من عرض نفسه لغيره فلا  
يؤمن من اساء الظن **وبسناده** قال ابي النبي صلى الله عليه وسلم بطعام  
فاذخل اصبغ فيه فاذا اسود قال دعوه حتى يبرؤ فانه  
اعظم بركته وان الله عز وجل لم يخلق الخبز **وبسناده** قال  
حدثني ابي علي بن ابي طالب عليه السلام قال اذا اراد احدكم ان يكتب  
قريبا في طلبها يوم الخميس وليتراء اذا خرج من منزله آخر  
سورة آل عمران وآية الكرسي وانما انزلنا في ليلة القدر  
وام الكتاب فان فيها قضا احوال الدين والآخرة  
**وبسناده** قال حدثني ابي علي بن ابي طالب عليه السلام  
الطيب يستر والعسل يستر والركوب يستر والنظر في الخفرة  
يستر **وبسناده** قال حدثني ابي علي بن ابي طالب عليه السلام  
كلوا خبز الخمر فانه ينقي الدردان في البطن **وبسناده**

قوله والعسل يستر  
لهم حديثه

قال حدثني ابي طالب عليه السلام كلوا خبز الخمر فانه  
لا يكلوا افسد قوه انهم **وبسناده** عن علي بن الحسين  
عليهما السلام انه قال حدثني اسماء بنت عميس قالت قلت  
بيدك فاذن عليهما السلام في الحسن والحسين فاذن الحسن  
جاء النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا اسماء بنتي قد فقتك اليد في خرقه  
صغرا فقمي بها ابني وقال يا اسماء ألم أعمد اليك  
ان لا تلقوا المولود في خرقه صغرا فلففتك في خرقه بضا  
ودفعتك اليد فان في اذن ابني واقام في اليسرى  
ثم قال لعلي عليه السلام يا بني شئت ابني فاذن علي  
عليه السلام ما كنت لاسبغك يا سريار رسول الله وقد  
كنت ارجو ان ابيته حرا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
وانا لا ابيق يا سريار فاذن علي بن ابي طالب عليه السلام



**وبسناد** عن عتي عليه السلام قال جئني رسول الله  
صلى الله عليه وسلم بالورود بجلي يديه فقال اؤتني الى اؤتني الى اؤتني الى اؤتني الى  
سيد رجاء الجنة بعد الاس **وبسناد** عن عتي عليه  
قال عليكم بالتم فانه ينبت العلم ومن ترك العلم اربعين يوما  
سا خلفه **وبسناد** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عليكم  
بالقدس فانه مبارك مقدس وانه يرقى القلب ويكثر  
الدقة وانه قد بارك فيه سبعون نبيا آخرهم عيسى بن مريم  
**وبسناد** قال حدثني ابي عتي بن ابي طالب قال  
دخل طلحة بن عبيد الله على رسول الله صلى الله عليه وسلم في يوم  
رسول الله سفر جد فرمى بها اليه فقال خذها يا ابا محمد  
فانها تخم القلب **وبسناد** عنه قال ذكر العلم والتم  
عند رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس بها بضعة تقع في الجنة

هذا الحديث في نسخة  
الشيخ في نسخة  
الشيخ في نسخة  
الشيخ في نسخة

الا انشئت مكانها شفا و اخرت مكانها و **وبسناد**  
عن عتي عليه السلام قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا ياكل الكليتين  
من غيران يحرهما لقرهما من البول **وبسناد** قال ابن  
الكل احدى وشرين زينة لم يجد في جسده شاة لم  
**وبسناد** عن عتي عليه السلام قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اكل  
التمر يطرح النوى على ظهر كبد ثم يقذف به **وبسناد**  
عن عتي عليه السلام قال جاء جبرئيل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال  
عليك بالبرقي فانه من خير ثوركم يورث من الله ويصدق  
من النار **وبسناد** عن عتي عليه السلام قال عليكم بالبر  
فانه بركة في الدماغ **وبسناد** عن الحسن بن عتي عليه السلام  
قال دعا رجلا امير المؤمنين عتي بن ابي طالب فقال له  
اجتنبك عتي ان تقص لي ثلث خصال قال و امرت

وبسناد  
الشيخ

يا امير المؤمنين قال لا تدخل شي من خارج ولا تدخر حتى  
شيئا في البيت ولا تجتأ لعل قال ذلك فاجاب  
عليه عليه السلام **وبسناد** قال قال رسول الله صلى الله عليه  
وسلم لما عرف المؤمنون بهدي **وبسناد** عن علي  
عليه السلام قال انما بعد النور امان من الجذام  
والبرص **وبسناد** قال قال رسول الله صلى الله عليه  
وسلم قد اعطيت ثمانا لم اعطهن قلت فداك ابي واخي و  
ما اعطيت قال اعطيت صهرا مثلي و اعطيت مثل  
زوجك فاطمة و اعطيت مثل الحسن والحسين  
**وبسناد** عن علي عليه السلام قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وآله ليس في الجنة راكب غيرنا ونحن اربعة  
فحام اليه رجل من الانصار وقال فداك ابي واخي

ما اعطيت مثلي

والنم

ومن ثم قال صلى الله عليه وآله اية البراق واخي صالح علي فاق  
الله التي غفرت وعني حمزة علي فاقني العصابة واخي علي  
علي فاق من فوق الجنة وبه لواء الحمد ينادي لا اله الا الله  
محمد رسول الله فيقول الا ادينون ما هذا الا  
ملك مقرب او بنو امسل او حامل عرش فيجيبهم ملك  
من بطن العرش يا معشر الاديين ليس هذا الملك مقربا  
ولا بنيا مرسل ولا حامل عرش يا علي بن ابي طالب  
**وبسناد** عن علي عليه السلام قال الطاعون خيفة  
وميتة **وبسناد** قال علي بن الحسين زين العابدين  
عليهما السلام كانني بالتصور قد شئت حول  
قبر الحسين وكانني بالاسواق قد خفت حول قبره  
ولا يذنب الايام والليالي حتى يشراي من الاقان

وذلك عند انقطاع ملك بني مروان **وبسناده** قال قال  
امير المؤمنين علي بن ابي طالب ع سمعت رسول الله  
صلى الله عليه وآله يقول اني اخاف عليكم استخفافا بالدين ومنع  
الحكم وقطيعة الرحم وان يتخذوا القرآن من امة يقدرون  
احدكم وليس بافضلهم في الدين **وبسناده** قال حدثني  
ابي علي بن ابي طالب عليه السلام من بدء بالملح اذ سب  
الله عنه سبعين اذ اذ لنا الجذام **وبسناده** قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وآله اني اريت في فاني من الكلب  
واذ من به لم يتر به الشيطان اذ يربو **وبسناده**  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله فانه شفا من  
سبعين اذ منها الجذام والبرص والجنون **وبسناده**  
قال ابي النبي ص يطبخ ويطبخ فاكل منها وقل

ان الاطباء **وبسناده** قال كان علي بن ابي طالب عليه السلام  
ياكل البطيخ بالشكر **وبسناده** قال قال جعفر بن محمد السبتي  
والاحد اشعث والاشعثان لبني امية والثلاثون السبعين  
والاربعة ابني العباس والنجس السبعين والجمعة مدعو قبل  
وليس في سبته قال الله وجل فاذا قضيت الصلوة  
فاستروا في الارض وابتغوا من فضل الله يعني يوم  
السبت **وبسناده** قال حدثني ابي موسى بن جعفر عليه السلام  
قال كان علي خاتم محمد بن علي طي بالاحسن وباليقين  
وبالوصي ذي المن والحقين **وبسناده** عن  
علي بن الحسين انه سبني حيا اليوم السابع واستحق مني  
اسم حسن حين وفاته انه لم يكن منها الا اكل **وبسناده**  
قال حدثني ابي جعفر بن محمد عليه السلام قال دعا ابي بركة

ليته من فقال اوهنت فقلت قد اوهنت فقال انه البني  
قلت وما فضل البني فقال حدثني ابي عن جده الحسين  
بن علي عن ابيه علي عليم السلام قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم فضل البني على الاخرين كفضل الاسلام على  
الاديين **وبسند** عن علي بن الحسين عليهما السلام  
ان النبي صلى الله عليه وسلم اذن في اذن الحسين بالصدقة يوم ولدت  
**وبسند** قال علي بن ابي طالب لادين لمن وان تخلفني  
في معصية الخلق **وبسند** قال علي بن ابي طالب ع  
كلوا الرمان شحمته فانه يبارك المعدة **وبسند** عن  
الحسين ع قال كان جدك عبد الله بن عباس اذا اكل  
الرمان لا يشرك فيها احد ويقول في كل رمانة جنة  
من جنة الجنة **وبسند** حدثني ابي علي بن الحسين ع  
حسين بن علي

قال حدثني ابي علي بن الحسين  
قال جدك عبد الله بن عباس

قال دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم على عتي بن ابي طالب وهو  
محموم فامرته ان ياكل الخبز **وبسند** قال اخضم الي  
رجلان احدهما باع الآخر بعيرا واستثنى الرأس والجلد  
ثم بدا ان يخرج قال موثر كفي في البعير على قدر الرأس  
والجلد **وبسند** عن علي بن الحسين ان الحسين بن علي  
عليهما السلام دخل المستراح فوجد لقمته ملقاة فدفنها  
الى غلام له فقال يا غلام اذكرني عن هذه السنة اذ امرت  
فاكلها الغلام فخرج الحسين قال يا غلام اللعنة قال  
اكلتها يا مولاي قال انت حر لوجه الله قال له رجل لعنة  
باسيدي قال نعم سمعت جدي رسول الله صلى الله عليه وسلم  
يقول من وجد لقمته ملقاة فخرج منها ما نجا وغسلها فغسل  
ثم اكلها لم يستقر في جوفه حتى يعق الله من النار ولم يكن

فاستعجب رجلا قد اعتقه الله من النار **وبسناده** عن علي  
 ابن الحسين عليها السلام قال خمسة لو عظم فحين ما قدرتم  
 على مثلهم لا يأتوا جنة الآخرة ولا يرجوا الآخرة لا يستحي  
 الجاهل اذا سئل قال لا يعلم ولا يستحي الذي لا يعلم  
 ان يعلم والصبر من الايمان ينزل الرأس من الجسد  
 الايمان لمن لا صبر له **وبسناده** عن علي بن الحسين  
 عليها السلام قال ان افعال هذه الامة ما من صباح  
 الا تعرض على الله عز وجل **وبسناده** قال حدثني ابي  
 الحسن عني قال وجد لوحا كتبت عليه مائة بيت  
 من ادم الى يوم الميثاق اما الله لا اله الا الله محمد  
 وبي بي محمد لمن ايقن بالحق كيف يفرح ويحزن  
 لمن ايقن بالقدر كيف يحزن ويحزن لمن اخبر الدنيا

قال حدثني ابي محمد بن علي  
 قال قال علي خمسة

ان يقول الله  
 رسول الله

كيف يظن بها ويحزن لمن ايقن بالحساب كيف يفرح  
**وبسناده** قال سئل جعفر بن محمد عن زيارته قبر حسين  
 ابن علي قال اخبرني ابي قال من زار قبر الحسين بن علي  
 عارفا بجملة كتبه الله عز وجل في عليين ثم قال ان حول قبره  
 سبعين ألف ملك شغلا غير ان يكون عدا الى ان تقوم  
 الساعة **وبسناده** قال حدثني ابي جعفر بن محمد عليها السلام  
 قال ادنى العقوق ايت ولو علم الله عز وجل آمنون  
 من ايت لمي عنه **وبسناده** قال حدثني علي بن ابي طالب  
 قال في قوله تبارك وتعالى انما لولم تلتفت قال سوارجل  
 يقضي لاجله الحاجة ثم يقبل ببيتة **وبسناده** حدثني  
 ابي موسى بن جعفر قال حدثني ابو عبد الله ع صلا الارام  
 وحسن الخلق زيادة في الايمان **وبسناده** عن محمد بن علي

العليين

ان يقول الله  
 رسول الله

ان يقول الله  
 رسول الله

قال كان علي ع اذا اكل اكل بده اكل قد امر بده **وبسناده**  
 عن الحسين بن علي عليه السلام قال حدثني اسما بنت  
 عيسى قالت كنت عند فاطمة فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 في غنمها فنادت من زيب كان علي ابن ابي طالب ع  
 اشترها من في ل فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا فاطمة لا يترك  
 ان من ان يقولوا بنت محمد وعلك ليس اجابة  
 ففعلتها وباعها واشترتها بها رقية فاعطتها فستر  
 بذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم **وبسناده** قال حدثني ابي علي  
 ابن الحسين عليه السلام في قوله عز وجل لو ان راي  
 برمان وية قال فاشت امرأة العزيز الى الصنم  
 فسترته وقالت انه يرانا فقال لما يوسف ما في افقنا  
 استحي من الصنم ان يراني فقال لما يوسف عليه السلام

عن اسما بنت عيسى  
 عن الحسين بن علي  
 عن علي بن ابي طالب  
 عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 في غنمها فنادت من زيب  
 كان علي ابن ابي طالب ع  
 اشترها من في ل فقال النبي صلى الله عليه وسلم  
 يا فاطمة لا يترك ان من ان يقولوا بنت محمد وعلك ليس اجابة  
 ففعلتها وباعها واشترتها بها رقية فاعطتها فستر  
 بذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم

استحي من لابسع ولا يصبر ولا ينجع ولا يستحي من خلق  
 الاشياء وعلها فذلك قوله عز وجل لو ان راي برمان  
 ربه **وبسناده** قال كان علي بن ابي طالب عليه السلام  
 اذا اراد ان المريض قد برأ قال يتيك الطهور من الذنوب  
**وبسناده** قال حدثني ابي علي بن الحسين عليه السلام  
 قال اخذنا ثلثة عن ثلثة اخذنا الصبر عن ابوب و الشكر  
 عن نوح واخذ عن بني يعقوب **وبسناده** عن الحسين  
 بن علي عليه السلام قال قال علي لا تجدني اربعين اصلع  
 رجل سوء ولا تجدني اربعين كوشا رجلا صالحا واصلع  
 سؤا احب الي من كويج صالح **وبسناده** قال  
 رايت النبي صلى الله عليه وسلم على قمزة خمس تكيرات وكبر  
 على الشهادتين بعده خمس تكيرات فخلق قمزة بسبعين تكيرة

عن اسما بنت عيسى  
 عن الحسين بن علي  
 عن علي بن ابي طالب  
 عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 في غنمها فنادت من زيب  
 كان علي ابن ابي طالب ع  
 اشترها من في ل فقال النبي صلى الله عليه وسلم  
 يا فاطمة لا يترك ان من ان يقولوا بنت محمد وعلك ليس اجابة  
 ففعلتها وباعها واشترتها بها رقية فاعطتها فستر  
 بذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم

عن اسما بنت عيسى  
 عن الحسين بن علي  
 عن علي بن ابي طالب  
 عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 في غنمها فنادت من زيب  
 كان علي ابن ابي طالب ع  
 اشترها من في ل فقال النبي صلى الله عليه وسلم  
 يا فاطمة لا يترك ان من ان يقولوا بنت محمد وعلك ليس اجابة  
 ففعلتها وباعها واشترتها بها رقية فاعطتها فستر  
 بذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم

عن اسما بنت عيسى  
 عن الحسين بن علي  
 عن علي بن ابي طالب  
 عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 في غنمها فنادت من زيب  
 كان علي ابن ابي طالب ع  
 اشترها من في ل فقال النبي صلى الله عليه وسلم  
 يا فاطمة لا يترك ان من ان يقولوا بنت محمد وعلك ليس اجابة  
 ففعلتها وباعها واشترتها بها رقية فاعطتها فستر  
 بذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم

هذا الحديث في نسخة  
الشيخ الفاضل  
المرجع في نسخة  
الشيخ الفاضل  
المرجع في نسخة

ووضع يده اليمنى على اليسرى **وإسناده** عن الحسين بن  
عليه السلام قال خطبتا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب قال سياقي  
على الناس زمان عصفور يفضي المؤمن على ما في يده و  
لم يؤمر به لك قال الله ولا تسوا الفضل بينكم إن الله لا  
يصير سببا في علي بن أبي طالب يقدم فيه الاستشهاد  
وليستوا لا خيار ولا بيع المظفر وقد نبى رسول الله  
صلى الله عليه وسلم عن بيع المظفر وعن بيع الغر وعن بيع الثمار  
قبل أن تدرك فاعتوا الله أيها الناس واصطوا الله  
بينكم **وإسناده** قال سئل علي بن الحسين عليه السلام  
لم أدتم النبي صلى الله عليه وسلم من أبويه قال لأن لا بوجع عليه  
حق مخلوق **وإسناده** أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من  
أنتم الله عليه نعمة فحمد الله ومن أسخط الله الرزق فليستغفر الله

العضد بن  
يونس

ما تروى في نسخة  
الشيخ الفاضل  
المرجع في نسخة

الشيخ  
المرجع

ومن حوله من فليقل لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم **وإسناده**  
قال حدثني أبي علي بن الحسين عليه السلام أن يهوديا  
سأل علي بن أبي طالب عليه السلام قال أخبرني عما ليس  
عز وجل وعالم ليس عند الله تعالى لا يعلم الله عز وجل  
قال علي عليه السلام أما لا يعلم الله فذلك قولكم يا مشرك  
اليهود أن عزير بن الله والله لا يعلم له ولدا وإنما  
قولك أخبرني عما ليس عند الله فليس عند الله علم لغيره  
وأما ما ليس لله فليس لله شريك فقال اليهودي وأنا  
أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله **وإسناده**  
عن عبيد بن الأحسين عليه السلام قال كان نقش خاتم الحسين  
عليه السلام فاعلم **وإسناده** قال قال علي بن أبي طالب  
عليه السلام أن لا يليس كمالا وسفورا ونفورا أنا كماله

هذا الحديث في نسخة  
الشيخ الفاضل  
المرجع في نسخة

هذا الحديث في نسخة  
الشيخ الفاضل  
المرجع في نسخة

فالنوم واما سقوطه فالفضب واما لعوقه فالكذب  
**وباستاد** قال قال علي بن الحسين عليها السلام العافية  
 ملك خفي **وباستاد** قال قال علي بن ابي طالب ع  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اصطنع صنعة الى واحد من  
 ولد عبد المطلب ولم يجاز به عليهما في الدنيا فاما اجاز  
 عند الله في الآخرة **وباستاد** قال قال علي بن الحسين  
 عليهما السلام سادة الناس في الدنيا الاسماء وسادة  
 الناس في الآخرة الاتقياء **وباستاد** قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم اذا صليت على الجنازة فقل اللهم هذا عبدك  
 وابن عبدك وابن امك ماض في حكمك خلقتك ولم يكن  
 شيئا من كوارك وانت خير خروا اللهم لتس  
 حجة والحق بينة وتورل في قبره ووسع حفرة ومعه

انك يا علي

وبينة يا لعل انك انت فانه افقر اليك واستغيت عنه  
 وكان يشهد ان لا اله الا انت فاغفر اللهم ان كان  
 ذاك فؤادك وان كان خاطئا فاغفر اللهم لا تحرمنا  
 اجره ولا تنبتنا بعده يا علي اذا صليت على امرأة فقل  
 اللهم انت خلقتها وانت امتهنتها وانت اعلم بسترها و  
 علانيتها جباك شفعا لها فاغفر لها اللهم لا تحرمنا اجرها  
 ولا تنبتنا بعده يا علي اذا صليت على طفل فقل اللهم  
 اجعل له بوية سلفا واجعل له فرطا واجعل له نورا  
 ورشدا وادعقبه والديه الجنة انك على كل شيء قدير  
**وباستاد** قال قال علي بن ابي طالب عليه السلام من احبني  
 وجدني عند مائة بحيرة يحب ومن ابغضني وجدني  
 عند مائة بحيرة يكره **وباستاد** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

عليكم بيته الخضاب فانه يطيب البشرة ويزيد في الجمال  
**رواسته** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجعلوا البيوتكم  
 نصيبا من القرآن فان البيت اذا قرئ فيه القرآن  
 آتت على امه وكثر خيره وكان ساكنة مؤمن الجن  
 والبيت اذا لم يقرأ فيه القرآن وحش على امه  
 وقيل خيره وكان ساكنة كفر الجن **رواسته**  
 عن الحسين بن عتيق عهما السلام فقال جئت ما يقول  
 الناس ان ادم تزوج هذه البنت من هذا الابن  
 فقال حاشا لله كان لآدم ابنا بنة الله وسو  
 شيت وبعد الله فخرج الله شيت حورا من  
 الجنة واخرج لعبد الله امرأة من الجن فولد لهذا  
 وولد لذلك فاك ان من حسن وجمال فمن ولد الحور

وما كان من قبح وديار فمن ولد الجنة **رواسته** قال  
 حدثني ابي عتيق بن الحسين عهما السلام قال بنا المؤمنين  
 علي بن ابي طالب عه يخطب الناس ويخصم على الجمال  
 اذ قام اليه شابت فقال يا امير المؤمنين اخبرني عن  
 فضل الغزاة في سبيل الله فقال عتيق كنت رايت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم على ناقته العضاة ونحن متقبلون  
 من غزوة ذات السلاسل فالت عمارا نتي عنه  
 فقال ان الغزاة اذا سموا بالغزاة كتب الله لهم  
 براءة من ان رفاة التجهز والغزو ما هي اتدبهم  
 الملائكة فاذا ودعهم الموم بكت عليهم الكيطان والبيت  
 ويخرجون من ذنوبهم كما يخرج الحية من سحلتها ويؤكل  
 الله عز وجل بكل رجل منهم اربعين الف ملك ينفطونه

يخرج منهم  
 حصص على المثال  
 الجاهل وخصه  
 اي هو مخرج



من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ولا يعلم حسنة  
 الا صنعت له ويكتب لكل يوم عبادة البكر رجل يبدون الله  
 الف سنة كل سنة ثمان وستون يوما اليوم مثل عذرا  
 واذا صاروا بحضرة عذوقم انقطع علم اهل الدنيا من  
 ثواب الله اياهم واذا برزوا لعدوهم واشتدت الامة  
 وفتت السهام وتقدم الرجل الى الرجل ختم الملايكة جحيم  
 ويدعون الله لهم بالضر والبيوت وما دى ما به الجنة  
 تحت ظلال السيوف فكل من الطعة والضرية على الشهيد  
 امون من شرب الماء البارد في اليوم الصائف واذا  
 زال الشهيد عن نفسه بطعنة او ضربة لم يصل الى الارض  
 حتى يبعث الله عز وجل اليه زوجة من المكور فيبشره  
 بما اعد الله عز وجل لمن المكراته فاذا وصل الى الارض

من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ولا يعلم حسنة الا صنعت له ويكتب لكل يوم عبادة البكر رجل يبدون الله الف سنة كل سنة ثمان وستون يوما اليوم مثل عذرا

تقول

تقول مرحبا بروح الطيبة التي اخرج من البدن الطيبة  
 ابشر فان لك ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر  
 على قلب بشر ويقول الله عز وجل انا خليفة في اهلها  
 ارضاهم فقد ارضايني ومن اسخطهم فقد اسخطني وكمل الله  
 روحه في حواصل طير خضر تسرح في الجنة حيث شاءت تأكل  
 من ثمارها وما دى الى قناديل من ذهب معلقة بعرش  
 ويطي الرجل منهم سبعين غزفة من خوف الفردوس  
 سلوك كل غزفة ما بين الصفاء الى الشام بلا نور  
 ما بين الخافقين في كل غزفة سبعون بابا على كل باب سبعون  
 مصرا عما من ذهب على كل باب ستر يسيل في كل غزفة  
 سبعون خيمة في كل خيمة سبعون سريرا من ذهب  
 قوامها الدر واليا بر جدر موكب بقضبان الزمرد

سكن ايضاح كذا في الصحاح وزياد  
 ايضاح كذا في الصحاح وزياد  
 ايضاح كذا في الصحاح وزياد

التنصيص والاعتصاف  
 ومنه اعتصاف صحاح

انتم المصرا في الجنة  
 في الجنة المصرا في الجنة





[illegible]

خطی